





سیری در معارف اسلام

# سلوک الهی، باید و نباید

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه هدايت - محرم - ۱۳۹۴ هـ ش



[www.erfan.ir](http://www.erfan.ir)

## سلوک الهی، بایدها و نبایدها

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان .....
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان .....
- ویرایش: فرح‌مند .....
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی .....
- ناظر فنی: سید ضیاء‌الدین پورمحمودیان .....
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان .....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

## فهرست مطالب

|  |    |
|--|----|
| جلسه اول: هشت ودیعه الهی برای سلوک الی الله تعالی.....                         | ۹  |
| قرارگیری در حوزه محبوبیت پروردگار.....   | ۱۱ |
| رشد در معنویات بوسلیه ده نمره و هشت سرمایه.....                                | ۱۱ |
| حقیقت تقوا.....  | ۱۲ |
| حرکت در صراط مستقیم.....   | ۱۲ |
| حرکت و توقف در عبادات.....   | ۱۳ |
| وصفی بی نظیر از روزگار امام موعود.....   | ۱۴ |
| لشکر شیطان در زمانهای مختلف.....   | ۱۴ |
| آثار سوء غیبت علماء.....   | ۱۵ |
| روئین تن بودن در مقابل شیطان.....  | ۱۶ |
| روضه موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small> .....                             | ۱۷ |
| جلسه دوم: دو قدم برای ورود به حوزه محبت خدا و هشت ودیعه الهی برای محبوبین..... | ۱۹ |
| حوزه محبت پروردگار.....  | ۲۱ |
| محبت به خداوند، زمینه شوق به عبادت.....  | ۲۱ |
| هشت خصلت که خداوند به بندگانی که دوست دارد می دهد.....                         | ۲۱ |
| آثار کلمه لا اله الا الله.....   | ۲۲ |
| شعر زیبای وحدت کرمانشاهی.....  | ۲۲ |
| شهدای کربلا هنوز هم ناشناخته اند.....  | ۲۳ |
| داستانی عبرت آموز از کلیله و دمنه.....   | ۲۳ |
| توصیه قرآن کریم به گوش بودن در برابر حق متعال.....                             | ۲۴ |
| زبان بودن، مانع انجام تکالیف دینی.....   | ۲۵ |
| ابوذر، عبد مطیع الهی.....  | ۲۵ |
| یاران اباعبدالله <small>علیه السلام</small> ، مطیع محض بودند.....              | ۲۶ |
| دو کار که برای ورود به حوزه محبت لازم است.....                                 | ۲۶ |



## سلوک الهی، بایدها و نبایدها

- همراهی خدا با محسنین و متقین یک همراهی ویژه ..... ۲۷
- بیان هشت خصلت مخصوص محبوبین خداوند متعال ..... ۲۷
- جلسه سوم: راه‌های ورود به حوزه محبت و کسب هشت هدیه الهی ..... ۲۹**
- محبت مقدمه کسب موهبت‌های الهی ..... ۳۱
- ظلم به خود مانع ورود به حوزه محبت الهی ..... ۳۲
- میان‌روی و ورود به حوزه محبت الهی ..... ۳۳
- رعایت میان‌روی حتی با حیوانات ..... ۳۳
- هوس‌بازی و ظلم به نفس ..... ۳۴
- نا فرمانی از فرعون نفس ..... ۳۵
- واژه‌شناسی «هوی» ..... ۳۶
- سیر تغییرات طلحه و زبیر ..... ۳۶
- هوای خلافت در طلحه و زبیر ..... ۳۷
- هوای نفس همان فرعون نفس ..... ۳۸
- کشتن هوای نفس و کسب تقوی راه ورود به حوزه محبت الهی ..... ۳۹
- معنا شناسی «تقوی» ..... ۳۹
- تقوا و رسیدن به مرحله تکلم با خداوند ..... ۳۹
- جلسه چهارم: مقدمات ورود به حریم محبت الهی ..... ۴۱**
- ورود به حریم محبت الهی با معنویت و رفع موانع ..... ۴۳
- ابلیس نمونه سلوک بدون رفع موانع ..... ۴۳
- موانع ابتدایی و انتهایی حرکت در حریم محبت ..... ۴۴
- توبه آدم علیه السلام و رفع مانع ..... ۴۵
- عدم توبه ابلیس ..... ۴۶
- رفع موانع ..... ۴۸
- عنایت خدا بعد از همت و گذشت ..... ۴۹
- جلسه پنجم: تربیت نفوس، برخی موانع سلوک ..... ۵۳**
- تربیت نفوس متعالی ..... ۵۵
- داستان سید علی شوشتری ..... ۵۵
- انسان همواره در حکومت خداوند است ..... ۵۶
- ادامه ماجرای زمین وقفی و سید علی شوشتری ..... ۵۷
- خداوند آبروی انسان‌های را حفظ کرده است ..... ۵۷



## فهرست مطالب

|         |  |
|---------|--|
| ۵۸..... | پیدا شدن وقف نامه و مهاجرت سید علی شوشتری.....   |
| ۵۸..... | مانع فهم برای یکی از شاگردان مرحوم قاضی.....   |
| ۵۹..... | خاطره‌ای از یک منبر در جوانی.....  |
| ۶۰..... | بد رفتاری با خانواده یکی از موانع پیش روی انسان.....                                   |
| ۶۰..... | عاقبت کسی که دیگران را می‌ترساند.....  |
| ۶۰..... | ادامه خاطره مربوط به منبر تهران.....   |
| ۶۱..... | سید علی شوشتری پای درس شیخ انصاری.....   |
| ۶۲..... | تربیت نفوس توسط ملا حسینقلی همدانی.....  |
| ۶۲..... | رفع موانع اولویت اول تقرب.....   |
| ۶۳..... | تاخیر استغفار حضرت یعقوب برای فرزندان.....   |
| ۶۳..... | وصول به حوزه محبت حق متعال.....  |
| ۶۴..... | ماجرای امام زین العابدین <small>علیه السلام</small> و غلام.....                        |
| ۶۵..... | <b>جلسه ششم: اهمیّت عقل و ضرورت اقامه دلیل.....</b>                                    |
| ۶۷..... | عقل و علم.....   |
| ۶۸..... | فهم معارف در گرو عقل.....  |
| ۶۸..... | داستانی از مرحوم نراقی.....  |
| ۶۹..... | ضرورت اقامه دلیل بر تمام ادعاها.....   |
| ۷۱..... | گریه و سوز جناب میرفندرسکی.....  |
| ۷۲..... | کن فیکون شدن بتخانه با خواندن قرآن.....  |
| ۷۳..... | افضل مردم در کلام رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small> .....                   |
| ۷۳..... | خداوند جفاکار نیست.....  |
| ۷۳..... | توسل به زینب کبری <small>علیها السلام</small> .....                                    |
| ۷۵..... | <b>جلسه هفتم: بیان موانع در مسیر تقرب به خداوند.....</b>                               |
| ۷۸..... | سه مانع در عالمان مسیحی زمان پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> .....           |
| ۷۸..... | شناخت کامل علمای مسیحی و یهودی از پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small> .....      |
| ۷۹..... | انحرافی که بزرگان مسیحی در دینشان ایجاد کردند.....                                     |
| ۸۰..... | داستانی درس آموز از یک مرد عمله.....   |
| ۸۱..... | ادامه ماجرای دیدار علمای اهل کتاب با پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small> .....   |
| ۸۱..... | مانع اهل سنت در رسیدن به ایمان حقیقی.....  |
| ۸۲..... | علی <small>علیه السلام</small> در کلام پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small> ..... |
| ۸۲..... | بیان سوزناک امیرالمومنین <small>علیه السلام</small> .....                              |
| ۸۳..... | پرستش دروغ، مانع مسیحیت برای ایمان حقیقی.....  |



## سلوک الهی، بایدها و نبایدها

- ۸۳..... بی حجابی مانع بزرگ در راه ایمان.....
- ۸۴..... بررسی آیه آخر سوره کهف.....
- ۸۴..... دعای پایانی.....
- جلسه هشتم: قدم‌های حرکت در مسیر قرب الهی.....**
- ۸۵.....
- ۸۷..... راهنمایی پیغمبر و امیرالمومنین.....
- ۸۸..... معرفی کتاب در زمینه ارزشهای اخلاقی.....
- ۸۸..... ارزش مؤمن در روایات.....
- ۸۹..... قدم سوم مسیر تقرب الهی.....
- ۸۹..... عشق دو طرفه بین خدا و بنده.....
- ۹۰..... زمان ورود به سلوک.....
- ۹۱..... جوان مسیحی و مادرش که شیعه شدند.....
- ۹۲..... نصرت و نجات مومنین.....
- ۹۳..... راهنمای مسیر بندگی.....
- ۹۳..... گرفتن دستان اهل بیت تنها راه رسیدن به مقصد.....
- جلسه نهم: عدم معرفت رب باعث عدم استجاب دعا.....**
- ۹۷..... بزرگترین سوگند ابلیس.....
- ۹۷..... مانعیت ابلیس برای حرکت الی الله تعالی.....
- ۹۸..... ضرورت شناخت موانع.....
- ۹۹..... علم گسترده امام.....
- ۹۹..... شناخت خدا، ضرورت استجاب دعا.....
- ۱۰۰..... بیان خداوند متعال به حضرت عیسی علیه السلام.....
- ۱۰۰..... بت‌های در خانه.....
- ۱۰۱..... ماجرای موسی بن عمران و ناله حین سخنرانی.....
- ۱۰۱..... خطاب خداوند به عیسی علیه السلام.....
- ۱۰۲..... داستان حج رفتن سلطان محمود.....
- ۱۰۲..... خاطره‌ای از دعای کمیل در حج.....
- ۱۰۳..... کلام متقین.....
- ۱۰۴..... خاطره‌ای از دعای کمیل.....





جلسه اول

هشت ودیعه الهی برای سلوک

الی الله تعالی



## قرارگیری در حوزه محبوبیت پروردگار

از طریق آیات قرآن استفاده می‌شود که انسان اگر علاقه داشته باشد، می‌تواند در حوزه محبوبیت خداوند قرار بگیرد و خداوند مهربان به او نگاه محبتی داشته باشد. پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ می‌فرماید که با قرار گرفتنش در حوزه محبوبیت حق، خداوند مهربان هشت سرمایه به انسان عنایت می‌کند. به عبارت دیگر خود پروردگار به این بنده‌اش کمک می‌دهد که دارنده این هشت سرمایه بشود. برای هر کدام از این هشت سرمایه آیات و روایات بسیار مهمی وارد شده است. مخصوصاً یکی از این سرمایه‌ها را استاد بزرگ و عالم کم‌نظیر و معلم بسیاری از علمای مشهور زمان صفویه یعنی شیخ بهائی در ده مورد به زیبایی توضیح داده است.

### رشد در معنویات بوسلیه ده ثمره و هشت سرمایه

در وجود انسان نهالی قرار داده شده است که ده شاخه از آن روئیده می‌شود. این هشت سرمایه و آن ده ثمری که از یکی از آنها روئیده می‌شود، انسان را در عالم معنویت غنی‌ترین اغنیاء عالم می‌کند و تحولات عظیمی در زندگی ایجاد می‌کند و انسان با لمس آن حقایق به شدت دلخوش به دین و دلخوش به ایمانش می‌شود و وجودش یک ضد خطر می‌شود. داستان مفصلی را فردوسی که در قرن سوم در طوس زندگی می‌کرده است در شاهنامه بیان می‌کند اگرچه تمثیل است و حقیقت ندارد. ایشان از شخصی به نام اسفندیار نام می‌برد که



## سلوک الهی، بایدها و نبایدها

شعرهای زیادی درباره او نیز گفته است. فردوسی این اسفندیار را معرفی می‌کند و می‌گوید که روئین تن بوده است یعنی هیچ شمشیر، نیزه و خنجرى به بدنش کارگر نبوده است. البته شاید می‌خواستند بگویند که این اسفندیار به قدری قوی و پر قدرت در جنگ بوده است که هیچ دشمنی نمی‌توانست با نیزه، با خنجر، با شمشیر و با تیراندازی، زخم به او بزند. و گرنه تمام افراد بشر ترکیب بدنشان گوشت و پوست و استخوان است و هیچ کس به دنیا نمی‌آید که بدن آهنین داشته باشد. مواردی که پیغمبر ﷺ می‌فرماید که خدا آنها را آراسته به هشت خصلت می‌کند، یک مورد از آنها ریشه در ده حقیقت دیگر دارد. روحشان، دلشان، عقلشان، روئینی است مثل اسفندیار که تنش روئینی بود و این افراد خطر را رد می‌کنند. این مسئله یعنی رد کردن خطر، در اواخر سوره مبارکه اعراف آمده است. این آیه بسیار جالب است. مصادیق این آیه نیز در تاریخ، در روایات و در آیات به فراوانی آمده است که نفراتی از عباد خدا به خطراتی برخوردند ولی این خطرات هیچ در وجود اینها کارگر نبود.

### حقیقت تقوا

این افراد خطرات بدنی، مالی، اخلاقی، خانوادگی، اجتماعی را رد می‌کردند و انگار نه انگار که خطر به آن سنگینی انگار یک باد سبکی بوده است که زده شده است و رد می‌شده است و قلاب خطر اینها را فرامی‌گرفت. تقوا چنانکه در نهج البلاغه مطرح است یک حقیقت جامع است و کسی که خدا ترس و خدا خواه است و کسی که به اختیار خودش اهل عبادت است، و خدا و اولیاء خدا را دوست دارد و کسی که رابطه با گناه برقرار نمی‌کند، متقی است. در حد نهایی این فرد با گناهان کبیره ارتباط ندارد و تکرار صغیره هم ندارد، که تمام اینها محصول معرفت و عمل است و این شخص هم خدا و قیامت را شناخته و باور کرده است. این باور انسان را حرکت می‌دهد به این دلیل که وقتی من باور دارم، هم سلوک دارم و هم توقف.

### حرکت در صراط مستقیم

لذا وقتی من او را باور کردم به خاطر آباد کردن قیامت می‌دوم و کسل نمی‌شوم و نمی‌گویم که پول ندارم یا پیر و مریض هستم و حوصله ندارم. این باور انسان را به مسیر سلوک



می برد و عبادات و خدماتها از او فوت نمی شود. این شخص دائم در حرکت است و نسبت به گناه می ایستد و توقف می کند. حرکت این شخص در صراط مستقیم است. ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾<sup>۱</sup> یعنی پروردگار می گوید می دانم که غیر از صراط مستقیم من صدها جاده دیگر هم جلویتان وجود دارد، اما به آن جاده ها نروید و در صراط مستقیم بمانید.

### حرکت و توقف در عبادات

آیه شریفه می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> خانواده تان، پولتان، شما را از حرکت در راه خدا باز ندارد، راهتان را بروید و حرکت در صراط را متوقف نکنید و بروید اما قدم در جاده های انحرافی هم نگذارید. لذا هم حرکت داشته باشید هم توقف داشته باشید که ما همین حرکت و توقف را در تمام عبادات داریم مثلا روزه، سیر الی الله است، ما در روزه حرکت شدیدی به طرف خدا داریم. در این امر توقف های خیلی جالبی برای ما پیش می آید. هیچ کس هم در خانه نیست یخچال نیز پر است و گرسنه هم هستیم. از بیرون هم آمدیم لباسمان از گرمای چهل و پنج درجه خیس شده است اما باز هم به سمت یخچال و آب و شربت و غذا نمی رویم. روزه پاکی است و آن پاکی من را می برد اما در همین مسیر رفتن معنوی نسبت به بسیاری از چیزها هم متوقف هستیم. در نماز هم همینطور است. نماز معراج مومن است، ولی از تکبیرة الاحرام که می خواهیم به معراج خاص خودمان برویم، در این مسیر نسبت به بسیاری از امور توقف داریم، تقوا کلمه جامع است، در دعای ندبه هم این جمله زیبا را درباره تقوا داریم. «أَيْنَ جَامِعِ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى» کجاست آن انسانی که وقتی ظهور می کند تمام حرکات زندگی مردم و دولت خودش را در تقوا قرار می دهد. یعنی خودش و تمام مردم در همه شئون زندگی براساس تقوا حرکت می کنند و توقف های بسیار مهمی هم در عین حرکتشان دارند.

۱. انعام: ۱۵۳.

۲. منافقون: ۹.

## وصفی بی نظیر از روزگار امام موعود

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: زمان دولت ما یعنی امام عصر علیه السلام، اگر یک دختر هجده نوزده ساله زیبا و نه معمولی، یعنی دختری که چهره‌اش همه چشم‌ها را به طرف خودش جلب می‌کند، از بازار بغداد با مرکب حیوانی چون شتر که یک سوی این شتر را بار طلا گذاشته باشند و این دختر با این بار از بازار بغداد حرکت کند که این نقره و طلا را برساند به بازار شام، در مسیر دو کشور نه چشمی پیدا می‌شود که نگاه آلوده به او بیندازد و نه دستی پیدا می‌شود که طرف بارش دراز بشود. عمده لذت مردم این دو کشور نیز در شکم و شهوترانی است. اما چه می‌شود که مردم چنین توقف زیبایی به چشمشان، به دستشان، به شهواتشان، داده می‌شود. آیه شریفه در مورد کسانی که روحیه تقوا پیدا کردند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ﴾<sup>۱</sup> اگر یک گروهی از شیطان‌ها؛ دقت کنید که طائف مفرد نیست، حداقل جمع در عربی سه عدد است، آیه هم بیان نمی‌کند که جمع شیطان‌ها چند نفرند. قرآن مجید در سوره دیگر می‌فرماید که شیطان‌ها برای جدا کردن مردم از خدا انواع ابزارها، حيله‌ها، ترفندها، لشگر سواره، لشگر پیاده استفاده می‌کنند. در روزگار ما لشگر پیاده شیطان همین سایت‌های منحرف است. آخرین آماری که دارم و نمی‌دانم اضافه‌تر شده است یا خیر است است که هفتصد میلیون سایت برای نابودی دین خدا کار می‌کند. تمام هزینه این سایتها را ثروتمندان یهود و کلیسا می‌دهد.

## لشگر شیطان در زمانهای مختلف

لذا شیطان در هر عصر و قرن و زمانی، برابر با زمان خود لشگری را استخدام می‌کند. لشگر او نیز بسیار اثر گذار هستند. یک پسری بود که پدرش در قم تنها پیش من درس می‌خواند. بعد هم پدرش منبری شد. این پسر بر اثر همین پیاده لشگر شیطان و سواره‌اش منحرف شد. مدتی به فرانسه رفت و الان آمریکاست. من و شما که ماهواره نداریم بینیم ولی خبرهایی که ما



داریم این است که برخی شبها این شخص در تلویزیون آمریکا هر چرت و پرتی می‌گوید. وقتی که پاریس بود یک مقاله علیه پیغمبر اسلام ﷺ نوشت که مقاله بسیار زشتی بود. لذا ببینید که در غرب آن هم یک بچه مسلمان که قبلا مسلمان بود آن هم از یک خانواده روحانی، چگونه پیغمبر را به مسیحی‌ها و یهودی‌ها معرفی کرده است که اگر یهودی و مسیحی خبر از پیغمبر ما نداشتند، اما الان به هیچ وجه حاضر نشوند با این معرفی به این پیغمبر ایمان بیاورند. من دلم برای این جوان سوخت که به راحتی با پول یهود به جهنم برود. لذا نه این که از پیغمبر شرح حالی بنویسم بلکه تنها جواب مقاله او را در هفت صفحه نوشتم. آخر مقاله هم نوشتم که فرض کن؛ فرض محال که محال نیست، فرض کن این قیامتی که خدا در کتابهایش، انبیا، ائمه و خبر داده است صحیح باشد و الان قیامت برپا شده است و یک فرشته در قیامت آمده است و می‌گوید که پیغمبر با شما کار دارد و شما را پیش پیغمبر برده است. و پیغمبر به تو فرمود که ثابت کن این جرم‌ها، این گناهان، این آلودگی‌هایی که برای من نوشتی در من بوده است؛ تو در برابر پاکترین عالمترین، زاهدترین، عابدترین بندگان خدا می‌خواهی چه جواب بدهی؟ چند روز بعد این شخص یک نامه به من زد در حد پنج خط که شما من را از کارم پشیمان کردید، من بد کردم، اشتباه کردم و از پیغمبر اکرم عذر می‌خواهم.

### آثار سوء غیبت علماء

من دوستی دارم که در ناصرخسرو مغازه دارد. گفت یک روزی یک پیرمردی با عصا در مغازه‌ام آمد و گفت من سرطان دارم، دکتر گفته تا سه ماه دیگر قطعاً می‌میری و سه ماه بعد هم مرد. به من گفت از آنجا که تو پسر یک آیت الله تهران بودی و پدرت با آقای فلسفی ارتباط زیادی داشت، یک کاری برای من بکن به این دلیل که آقای فلسفی به تو به خاطر اینکه نوه آیت الله مهمی در تهران بودی، احترام می‌گذارد، برو به ایشان بگو که در مردم شایع شده است جناب فلسفی اگر روزی دو بار، پای منقل یک لول دو لول نکشد، نمی‌تواند به منبر برود، برو به ایشان بگو که من این مسئله را در بین مردم انداختم و از ایشان بخواه که من را ببخشد.

غیبت طبق قرآن حرام است اما گناه غیبت عالم دو برابر است. مرحوم فلسفی روزها در خیابان ری می آمد و این دوست ما به خدمت ایشان می رفت و روحانیون نیز به خدمت ایشان می آمدند و بحث های عالی قرآنی قابل استفاده مطرح می گشت. وقتی ایشان من را دید گفت کاری داری؟ گفتم خصوصی است. ایشان از جلسه روحانیون بلند شد و دم در اتاق آمد. به ایشان گفتم گفتم پیرمردی آمده در مغازه من که سرطان دارد، گفتند سه ماه دیگر می میرد. گفته است که در مردم و جوان ها پخش شده که شما تریاک می کشید و من این شایعه را پخش کرده ام، او از من خواسته که از شما حلالیت بگیرم. ایشان فرمود اگر این شخص فردا در مغازه ات آمد به او بگو که من کاملاً از او گذشت کردم، پس بین من و تو پرونده ای نیست، یعنی قیامت به خاطر من فلسفی جلویت را نمی گیرند. اما این که آمدی این تهمت را زدی و پخش شد فکر کن دویست تا جوان گفتند این هم که عالم دین بود تریاکی از آب درآمد، چرا ما پای منبر او بروی؟ یا اگر پانصد متدین این حرف را شنیدند و گفتند ما که به این آدم اعتماد داشتیم و این هم در رده معتادان است و نیامدند پای منبر من و به مقدار نیامدنشان از دینشان کسر آمد، در دادگاه الهی جواب آنهايي که با زبان تو نیامدند پای منبر من و محروم از آیات شدند، تو جواب خدا را نسبت به این بندگانش چه می دهی؟ این مسئله دیگر به من مربوط نیست، آن پرونده دوم بین خودت و پروردگار است که ممکن است چند هزار نفر را از بهره گرفتن از دین خدا باز داشته باشی. یا عده ای گفتند حالا که بهترین آخوند منبری تریاکی است ما این دین را نخواستیم و بی دین شدیم، چگونه می خواهی جواب اینها را بدهی؟

### روئین تن بودن در مقابل شیطان

کسانی که اهل خدا هستند، زخم نمی خورند و روئین عقل و روئین رو هستند. لذا لشکر پیاده شیطان و سواره شیطان روی آنها اثری نمی گذارد که مثل این جوان بدبخت پیغمبر ﷺ را در غرب به صورت غلط معرفی کند. آن جوان از این گناهِش دست برداشت، اما بعد به امریکا رفت و هر چه خواست علیه من و آخوندها گفت. آیه شریفه می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا





إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ<sup>۱</sup> اگر گروهی از شیاطین به این تقواداران حمله کنند و نزدیک چشم و گوش و هوش و روح و دل او قرار گیرند، «تَدَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» با هجوم این شیاطین به یاد خدا و قیامت و جهنم و دادگاهها و محاکمات می‌افتند و یک روشن‌بینی پیدا می‌کنند که تمام این شیاطین را فراری می‌دهند و زخمی به ایشان اصابت نمی‌کند. خدا لطفش را در حق ما کامل کند و ما در حوزه محبوبیت او قرار بگیریم و به ما برای به دست آوردن این هشت سرمایه‌ای که در ادامه خواهیم شمرد که اگر خدا بخواهد و کمک بدهد دو روزه دنیا را سالم بگذرانیم و با هزار نوع زخم شیاطین ما را دفن نکنند.

### روضه موسی بن جعفر علیه السلام

سلام بر تو ای امام که در زیرزمین‌های نمناک تاریک حبس بودی؛ سلام بر تو که در انتهای چاله‌ها و در اتاق‌های زندان در زیر زمین تو را حبس کردند، سلام بر تو که سه سال تمام تو را شکنجه دادند، سلام بر تو ای وجود مقدسی که حلقه‌های سنگین زنجیر گوشت و استخوانت را کوبیده بود، سلام بر تو که وقت تشییع جنازهات چهار حامل بدنت را روی تخته پاره انداختند، «و الجنازة المنادی علیها بدل الاستخفاف<sup>۲</sup>»؛ اما یابن رسول الله حداقل اجازه دادند چهار حامل بدن شما را از زندان دریاورند؛ اما بدن جدت ابی عبدالله قطعه قطعه روی خاک بیابان افتاده بود و نگذاشتند که زین العابدین به بدن ایشان نماز بخواند و اجازه ندادند که اهل بیت بدن ایشان را دفن کنند، سه شبانه روز بدن قطعه قطعه ایشان روی زمین بود.



۱. اعراف: ۲۰۱.

۲. صلوات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام.



جلسه دوم

دو قدم برای ورود به حوزه محبت خدا و

هشت ودیعه الهی برای محبوبین



## حوزه محبت پروردگار

ورود به حوزه محبت پروردگار تمام درهای خیر و سعادت و سلامت باطن را به روی انسان باز می‌کند. آنچه که در آن حوزه پروردگار عالم به انسان عنایت می‌کند، به فرشتگان هم عنایت نشده است محب یعنی آن که انسان را دوست دارد، آن هم محبی چون وجود مقدس او؛ چنین محبی کاری که برای انسان می‌کند سودش، منفعتش، علاوه بر دنیا آخرتی است و این سود آخرتی ابدی، دائمی و همیشگی است.

### محبت به خداوند، زمینه شوق به عبادت

تجلی محبت خدا در وجود انسان، انسان را تا آخر عمر مشتاق عبادت نگاه می‌دارد. تا حدودی هم همه ما این مسئله را لمس کردیم که در فضای محبت، تحمل انسان بالا می‌رود و خستگی برایش پدید نمی‌آید، وجود مبارک رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «اذا احبَّ اللهُ عبداً الهمة ثمانُ خصالٍ»<sup>۱</sup> انسان وقتی که در حوزه محبت الهی قرار گرفت و محبوب خدا شد، خداوند متعال از جانب خودش، هشت خصلت را به بنده‌اش عطا می‌کند.

### هشت خصلت که خداوند به بندگانی که دوست دارد می‌دهد

ظاهراً پیغمبر ﷺ این مطلب را روی منبر فرمودند در ادامه روایت آمده است: «قیل و ما هی یا رسول الله»، این هشت خصلتی که خدا به بنده‌ای که دوست دارد، عطا می‌کند چیست؟ این روایت تفسیر و پرونده گسترده‌ای دارد، استاد بزرگ فلاسفه زمان صفویه که

۱. اعلام الدین، ص ۲۷۸.

یکی از شاگردانش صدر المتألهین<sup>۱</sup> است یعنی شیخ بهائی، در یک جمله این را از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که این جمله در ده مسئله بسیار مهم ظهور دارد. شیخ بهائی می‌فرماید که این ده حقیقت در سالکین الی الله و در سائرین الی الله و در اهل دل بوده است و این حقایق نیز زمان ندارد، که کسی بگوید زمان اقتضای تحققش را ندارد.

### آثار کلمه لا اله الا الله

اولیاء خدا نشان دادند که بر فراز زمان به خوبی می‌توان حرکت کرد و خطرات زمان را می‌توان به خوبی دفع کرد. البته بسیاری از خطرات را با یک کلمه می‌شود دفع کرد به این دلیل که بیشتر خطرات خطرانی است که انسان به آنها دعوت می‌شود؛ و این کلمه نه این که تنها در این زمینه‌ها زیباترین کلمه است بلکه اولین کلمه توحید و اولین و آخرین حرف صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بوده است. «لا اله الا الله» اگر این کلمه نباشد، بسیاری از حقایق قابل ظهور نیست.

### شعر زیبای وحدت کرمانشاهی

در این باب واقعا چقدر جالب می‌گوید وحدت کرمانشاهی که سی سال در مدرسه محمودیه چهارراه سرچشمه تنها زندگی می‌کرده است. اسم او تهماسب قلی‌خان و اهل کرمانشاه بوده است ولی با یک توسل خالصانه در حرم حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام به آنچه باید می‌رسید، رسید. در دوره عمرش نیز بیشتر از پنجاه غزل نگفته است. او یک مرید خیلی خوبی داشت که او نیز اهل حال بود و حدود هفت هشت سال من با مرید او ارتباط داشتیم. این پنجاه غزل را این مرید نجات داد و گرنه از بین رفته بودند. در یک بیت می‌فرماید:

هرگز نبری راه به سرمنزل مقصود تا مرحله‌پیما نشوی وادی لا را

ابتدای همه کارها و اعمال این وادی را باید سپری کرد، این کلمه بسیار فوق‌العاده است. ابتدای «لا اله» نفی است، نفی کامل و کلی هر چه غیر از خدا و شئون الهی از زندگی است. در یک غزل دیگر می‌گوید: خواجه در لای من الای من است، یعنی من اگر کنار بکشم،

۱. آخوند صدر المتألهین ملا صدرای شیرازی حکیم، عارف و فقیه شیعه.



خدا جلوه می‌کند، اما اگر خودم باشم و رای خودم و فکر خودم و نظر خودم، و فرهنگ خودم می‌دانم که مانع سنگینی هستم.

### شهادی کربلا هنوز هم ناشناخته‌اند

هفتاد و دو نفر شهید واقعه کربلا هنوز شناخته شده نیستند، تا امروز نیز بیش از هزار جلد کتاب درباره این بزرگواران کم نظیر نوشته شده است که بهترین آنها هشت جلدی عنصر شجاعت است. این کتاب بسیار قوی است اما حقیقت کامل اینها روشن نیست. انسان اصلاً عادت به سوال دارد، روزانه شبانه، می‌پرسد به چه دلیل؟ این سوال بسیار خوب است چرا که یک سلسله مجهولات را برای آدم روشن می‌کند. اما آدم باید بفهمد برای چی و به چه کسی چرا بگوید، وقتی که من در کنار پروردگاری قرار دارم که علم بی‌نهایت و رحمت بی‌نهایت و لطف بی‌نهایت و احسان بی‌نهایت دارد، چرا رقمی که برای من زده است معنا نداشته باشد؟ رقم عبادات، رقم خدمت، رقم زن و بچه‌داری، رقم کسب، رقم حلال و حرام؛ انسان وقتی به کسی که علم فراگیر و رحمت فراگیر و لطف فراگیر دارد نباید بگوید: چرا؟ کنار وجود مقدس او باید تسلیم بود، یا به عبارت آخرین آیه سوره مبارکه بقره که شرح حال مردم مومن واقعی را بیان می‌کند باید گوش بود و نه زبان. ولی این که آدم زبان را بین خودش و خدا وارد کار بکند و دائماً مطرح کند، صحیح نیست که برای مثال چرا ما باید دور یک خانه سنگی هفت دور بچرخیم؟ چرا باید هفت بار به این دیوار بزنیم، چرا نماز صبح را باید دو رکعت بخوانیم؟ حالی که نسبت به پروردگار احسن حال است تسلیم بودن است.

### داستانی عبرت آموز از کلیله و دمنه

داستانی در کلیله نقل شده است که درس آموز است. صاحب کلیله اصالتاً هندی بوده است و این کتاب قبل از اسلام در هند نوشته شده است. وزیر انوشیروان آن را به فارسی ترجمه کرده است. ابن مقفع نیز در بغداد آن را به عربی ترجمه کرده است. ملا حسین کاشفی سبزواری نیز آن را به فارسی سلیس بعد از ساسانی ترجمه نموده است. لذا این کتاب یک بار در هند نوشته شده، یک بار در زمان انوشیروان به زبان ساسانی ترجمه شده و یک بار به عربی یک بار هم به فارسی معمولی کشور بازگردانده شده است. در این کتاب آمده است که دو تا لک لک با

یک لاک پشت در مرغزاری با هم زندگی می‌کردند و در کنار هم زندگی خوبی داشتند. هوا که رو به سردی رفت این دو لک با این لاک پشت خداحافظی می‌کردند و می‌رفتند. این لاک پشت چند ماه تنها و غریب می‌ماند. در سفری که می‌خواستند این دو لک بروند لاک پشت گفت: شما کجا می‌روید و چهار ماه من را تنها می‌گذارید؟ گفتند اینجا که سرما شروع می‌شود یک جای دیگری هست که هوای مطلوب گرمی دارد. لاک پشت گفت من را هم با خودتان ببرید. گفتند تو خودت که با پای خودت نمی‌توانی بیایی تا با یکدیگر برویم؛ ولی اگر می‌خواهی که با ما بیایی باید در کنار ما دو گوش باشی و زبان نباشی. لاک پشت گفت من چه کار کنم؟ گفتند ما یک چوب خوب تراش داده شده را می‌آوریم و تو با دهانت وسط این چوب را بگیر و ما با این بالهای قوی دو طرف چوب را با پا می‌گیریم تو را بلند می‌کنیم و پرواز می‌کنیم و دو روز بعد به آن مرغزاری که هوا خوب است، می‌رسیم.

لک لک‌ها گفتند اگر از گوش به زبان سفر کنی هلاک و نابود می‌شوی. لاک پشت گفت که نه سفر نمی‌کنم و دو سر چوب را گرفتند لاک پشت هم با دهانش وسط چوب را محکم گرفت و لک‌ها او را بلند کردند و راحت می‌بردند، از بالای سر دهی رد می‌شدند که دهاتی‌ها از کار کشاورزی فارغ شده بودند و بعدازظهر آمده بودند در کنار دیوار ده با یکدیگر حرف می‌زدند. این کشاورزان با خود گفتند که لاک پشت بدبخت را ببین که خودش را دست چه کسانی داده است. لاک پشت دهان باز کرد که بگوید من کارم درست بوده است و اینها مفید به حال من هستند، به محض این که لک پشت دهان باز کرد که با اینها سخن بگوید، از بالای هوا چرخ خورد و روی یک سنگ سخت خارا افتاد و مرد. لک لک‌ها گفتند که ما به این لاک پشت گفتیم گوش باش.

### توصیه قرآن کریم به گوش بودن در برابر حق متعال

آیه شریفه نیز می‌فرماید: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»<sup>۱</sup> من قرآن را برایتان فرستادم و شما در کنار قرآن گوش باشید و سکوت و چون و چرا نیاورید. اگر بخواهید چون و چرا کنید، هلاک می‌شوید به این دلیل که راهتان انحرافی است و آدم‌های





کم ظرفیت نیز در چون و چرا به توقف می‌رسند، که یک سال من عرق ریختم جان کندم، هوا کثیف بوده، سرد بوده، گرم بوده، پولم را ندادند، بیمه دادم مالیات دادم، در آخر سال یک میلیون برایم مانده است برای چه خدا می‌گوید دویست هزار تومان از آن را خمس بدهف در نهایت نیز این فرد به این نتیجه می‌رسد که خداوند نعوذ بالله زورگو است.

### زبان بودن، مانع انجام تکالیف دینی

یعنی همین زبان شدن، این افراد را از حکم الهی در اجرا متوقف می‌کند، خدا به پول من چه کار دارد؟ بی‌نمازها هم می‌گویند خدا به بدن من و خواب من و استراحت من چه کار دارد، چرا باید نماز بخوانم؟ چرا باید در روز هفده ساعت را روزه بگیرم؟ تمام عظمت انبیاء خدا این بوده است که یک بار در کل عمرشان به خدا نگفتند: چرا؟ من اگر خدا را حکیم می‌دانم، عالم می‌دانم، رحیم می‌دانم، غفور می‌دانم، ودود می‌بینم، خزانه‌دار کل هستی می‌بینم و می‌دانم که خیر دنیا و آخرت من را می‌خواهد نباید برای او چرا مطرح کنم؟

### ابوذر، عبد مطیع الهی

مگر ابوذر در بیابان ریزه از گرسنگی و تشنگی نمرد؟ مگر به دخترش نگفت عزیز دلم بلند شو بگرد در بیابان ببین علف خشکی یا چیز قابل خوردنی پیدا می‌کنی؟ این دختر آمد و گفت پدر هیچ چیز پیدا نمی‌شود، ابوذر گفت که دخترم وقت مردن است، به این دلیل که حبیبم پیغمبر به من خبر داد، مرگت برای لحظه‌ای است که نه آب، نه علف، نه غذا و هیچ چیز نصیبت نمی‌شود. این عبد الهی یک کلمه به خدا نگفت که خزائن رزق و روزی در دست تو است از تو چه کم می‌آید که یک کاسه آب یا دو تا نان خالی به دست ما برسانی؟ اما این حرف را نگفت؛ وقتی خدا کسی را دوست داشته باشد اینگونه است، در دوستی هم بالاخره تلخی‌هایی وجود دارد، تلخی‌های خوبی که باطن آنها بسیار شیرین است. دختر ابوذر گفت دیدم پدرم دارد می‌گوید «علیه السلام منه السلام به السلام له السلام» گفتم با که حرف می‌زنی؟ هیچکس اینجا نیست. ابوذر گفت چرا تو نمی‌بینی ملک الموت آمده، به من می‌گوید ابوذر خدا فرموده است قبل از اینکه جانم را بگیرد سلام من را به ابوذر برسان. سلام اسلام، تسلیم، همه اینها زیربنای یک زندگی الهی و ملکوتی است.



## یاران اباعبدالله علیه السلام، مطیع محض بودند

شما هر چه کتاب راجع به این هفتاد و دو نفر بخوانید، از مدینه که ابی عبدالله علیه السلام حرکت کردند و به مکه آمدند و از مکه در روز هشتم آمدند، شش ماه طول کشیده؛ به زبان خودمان اگر بگوییم شش ماه در به دری، این شهر و آن منطقه و این بیابان، این خشکی این محل و آن محل را طی کردند و شش ماه نمی‌توانستند در جایی اقامت کنند تا این که به کربلا رسیدند. کار به کربلا که رسید که جنگ بشود از طرف دشمن، هفتاد و دو نفر با سی هزار نفر مقابل شدند. شما را به خدا اینجا جای سوال بود یا خیر که بگویند حسین جان آیا این جنگ نابرابر کار درستی است؟ جنگ کاملاً نابرابر است هفتاد و دو نفر در مقابل سی هزار حداقل نفر که بسیاری از کتابها نوشتند هفتاد که هزار نفر در اردوی دشمن بود. اما آیا جای سوال بود که حسین جان حداقل ما را قانع کن که ورود در این جنگ نابرابر درست است یا خیر؟ اگر جایی پیدا کردید که از پیرمرد هشتاد ساله تا بچه ده ساله که شهید شده از امام پرسیده باشد ورود در جنگ نابرابر به چه دلیل؟ یک نفر از این افراد نگفتند چرا؟ به این دلیل که این افراد معرفت داشتند که طرفشان یعنی حضرت ابی عبدالله الحسین معصوم است و کار نادرست و کار خطا نمی‌کند. این اعتماد را ما باید به خدا و به پیغمبر و به قرآن داشته باشیم، اگر بخواهیم در برابر خدا و قرآن و پیغمبر و ائمه زبان باشیم لاک پستی هستیم که از بالا می‌افتیم و نابود می‌شویم. آیه شریفه می‌فرماید: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» یعنی زبان نباشیم بلکه گوش باشیم و اطاعت کنیم. در سوره احزاب آمده است که امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید که به ما دیگر چیزی یاد ندهید، ما اعلم از همه عالم هستیم یعنی حس معلمی در مقابل ما نگیرید، که حسین جان این کار را بکن و آن کار را نکن یا از این طرف برو یا در این جنگ نابرابر وارد نشو. به عبارتی شما خودتان را معلم ما قرار ندهید، ما همه چیز را می‌دانیم و بلد هستیم.

## دو کار که برای ورود به حوزه محبت لازم است

در حوزه محبت، پروردگار عالم برای محبوبش هشت سرمایه‌گذاری می‌کند. لذا در ورود به حوزه محبت دو کار لازم است که این دو کار در سوره نحل آمده است. دو کار که واقعا آدم



را وارد حوزه محبت می‌کند؛ می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾<sup>۱</sup> اول این که هر چه کار زشت است از زندگی حذف کنید و هر چه کار خوب است، انتخاب کنید. خدا از زشتی خوشش نمی‌آید، و نسبت به همه آنها می‌گوید که نزدیک به آنها نشوید، یا می‌گوید کنار بمانید و آلوده نشوید. لذا این امور را باید از زندگی حذف نمود و باید آنچه را که خدا دوست داد باید انتخاب کرد.

### همراهی خدا با محسنین و متقین یک همراهی ویژه

اما یک نکته در آیه وجود دارد که من بدون تعارف روی منبر پیغمبر ﷺ می‌گویم که متوجه نمی‌شوم، یعنی با اینکه قرآن را چهار نوبت ترجمه کردم و دقت و وسواس، به خرج دادم اما باید بگویم که قرآن در چهارچوب ترجمه نمی‌آید. من تفاسیر را هم که نگاه کردم خودم هم به فضل خدا تا سوره نحل را تفسیر کردم که حدود هفده جلد شده است، اما این آیه را متوجه نمی‌شوم. می‌فرماید: من با کسانی که زشتی‌ها را حذف می‌کنند و خوبی‌ها را انتخاب می‌کنند، معیت دارم، اما مگر خداوند با موجودات دیگر معیت ندارد؟ اگر معیت نداشته باشد که هیچ موجودی برجا نمی‌ماند. آیه شریفه می‌فرماید: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾<sup>۲</sup> لذا این معیتی که در کنار تقوا و محسن آمده است این معیت ویژه است. با این روایت هم فکر نمی‌کنم معنی معیت روشن شود که پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیث ما دار»<sup>۳</sup> البته بی‌ادبی به ساحت مقدس اوست او که عنصر نیست، ولی حقیقت قضیه این است که پیغمبر می‌گوید علی و خدا دست به آغوش هم هستند و با یکدیگر می‌گردند، اما فهم این مسئله نیز بسیار مشکل است.

### بیان هشت خصلت مخصوص محبوبین خداوند متعال

با این دو قدم، یعنی قدم تقوا و محسن بودن یعنی حذف زشتی‌ها و انتخاب خوبی‌ها انسان وارد حوزه محبت می‌شود و در آنجا فیوضات شروع می‌شود و این روایت بیان می‌کند. در

۱. نحل: ۱۲۸.

۲. حدید: ۴.

۳. الفصول المختارة من العیون و المحاسن، ج ۱، ص ۱۳۵.

ادامه روایت آمده است: «قیل یا رسول الله و ما هی» این هشت تایی موردی که شما می‌گویید خداوند به محبوبانش می‌دهد. اولین مورد که در روزگار ما کیمیاست: «غَضُّ البصر عن محارم الناس» این که مہار بنده محبوبش را می‌کشد که چشمش با ناموس مردم کاری نداشته باشد. یعنی خدا این همه آدمیزادی که چشم چران هستند و با دلالی چشم روابط نامشروع برقرار می‌کند، دوست ندارد. اگر حضرت می‌فرمود: «غض البصر عن محارم الله» یعنی چشم‌پوشی از گناهان کبیره اما در این اینجا می‌فرماید: «غض البصر عن محارم الناس». در مورد بعد می‌فرماید: «و الخوف من الله عز و جل» یعنی خداترس باشد، سه «و الحیا» آدم با حیایی باشد یعنی خدا او را اینگونه قرار می‌دهد، «التخلق باخلاق الصالحین» خداوند او را متخلق به اخلاق بندگان شایسته می‌کند که آن اخلاق را شیخ بهائی می‌گوید که در ده چیز است. «و الصبر» یک استقامت زیبایی بهش می‌دهد که دو میلیون ماهواره هم نتوانند قدمش را بلرزانند، «و اداء الامانة» خداوند او را امین می‌کند و هیچ موضوع دیگری به نظرش نمی‌آید، چنین فردی اگر ده میلیارد پول نقد برایش امانت بگذاری و پنج ماه دیگر بگویی امانت من را بده، دست به آن نزده است. «و الصدق» خدا ظاهر و باطنش را تصفیه می‌کند و باطن با ظاهر یکی می‌شود، یعنی دیگر بوی نفاق از این شخص نمی‌آید، «و السخاء» این آقا به شدت آدم دست به جیبی است و دچار بخل نمی‌شود. خدایا خودت فرمودی که هرکسی وضو بگیرد و وارد نماز نشود، به من جفا کرده است. ما صبح وضو گرفتیم و نماز هم خواندیم و جفا نکردیم. فرمودی هر کسی نماز بخواند و بعد از نماز دست‌گذاری دراز نکند و از من چیزی نخواهد، به من جفا کرده این خزانه‌های عالم پیش من است و هر کسی وضو بگیرد نماز بخواند، دعا بکند و من چیزی به او ندهم من جفا کردم، ولی من خدای جفاکاری نیستم. به حقیقت ابی عبدالله ع قسم مواردی را که پیغمبر ص در این روایت فرموده است به ما و زن و بچه‌های ما و نسلمان عنایت بفرما.



جلسه سوم

راه‌های ورود به حوزه محبت و کسب

هشت هدیه الهی



## محبت مقدمه کسب موهبت های الهی

شنیدید وجود مبارک رسول خدا ﷺ می فرماید هر کسی وارد حوزه محبت پروردگار عالم بشود خداوند از جانب خودش هشت هدیه به او می دهد. البته در متن روایت است که او را به هشت خصلت راهنمایی می کند که معنی اش همین می شود به خاطر ورودش به حوزه محبت حق لایق و شایسته می شود تا خداوند مهربان از جانب خودش هشت هدیه به او عنایت کند. یعنی مورد یاری خدا قرار می گیرد، و پروردگار برای طلوع این هشت خصلت و این هشت هدیه کمک می کند.

حرف این است که چگونه می شود وارد حوزه محبت او شد که او انسان را دوست بدارد، مورد محبت خودش قرار بدهد، خود محبت حق به عبد نتیجه است، میوه است، ثمر است. عبد باید با یک سلسله امور وارد حوزه محبت بشود تا آن هشت هدیه را خدا به او مرحمت کند. کلی مطلب را دیروز از یکی از آیات سوره مومنون عرض کردم ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾<sup>۱</sup>

برای توضیح این آیه نیاز به کمک داشتم - یا با آیات دیگر یا با روایات اهل بیت - برای ادامه این بحث قرآن مجید و چند تا کتاب روایت اگر سلسله یادداشت ها کنار دستم است بیرون هم که می آیم برای منبر می آورم در ماشین، یک روایتی را از وجود مبارک

## سلوک الهی، بایدها و نبایدها

امیرالمومنین علیه السلام خدا توفیق داد و راهنمایی شدم و دیدم، در شش قسمت است. بسیار روایت مهمی است و نکات پرارزشی هم دارد. روایت صادر شده از کسی که چشمه علم خداوند باید هم اینجور باشد. در این روایت وجود مبارک امیرالمومنین علیه السلام به چند تا مانع سنگین اشاره می‌کنند، که اگر این موانع در زندگی، در روحیه، در دل باشد نمی‌گذارد آدم برای ورود به حوزه محبت حق قدم بردارد، واقعا آدم را زمین گیر می‌کند.

### ظلم به خود مانع ورود به حوزه محبت الهی

خداوند در قرآن و ائمه در روایات خیلی‌ها را چخ فردی و چه جمعی اسم برده اند که اینها آدم‌های به شدت زمین‌گیری بودند، تکان نمی‌خوردند، یک تعبیری امام صادق علیه السلام از اینها دارد که مرحوم صدوق در کتاب بسیار پرارزش معانی الاخبارش نقل کرده است. در ذیل یک آیه قرآن که امام صادق علیه السلام آن آیه را توضیح می‌دهد «منهر ظالم لنفسه و منهر مقتصد و منهر سابق بالخیرات»<sup>۱</sup> آیه جمعیت‌ها را به سه دسته تقسیم کرده است. «منهم» گروهی «ظالم لنفسه» آدم‌های خودزنی هستند هر چی ارزش استعدادی خدا بهشان داده خودشان با دست خودشان ریشه‌اش را می‌کنند. هی خود را کوچک می‌کنند و از چشم خدا، از چشم عالم هستی و از چشم انبیا فرشتگان می‌اندازند. خیلی جالب است اینها را خدا نمی‌گوید «ظالم لغیره» در آیه فرعون را نمی‌گوید، نمرود را نمی‌گوید یزید و معاویه را نمی‌گوید، این ستمگران خائن زمان ما را نمی‌گوید آنها که پرونده دیگری دارند، اینجا قرآن می‌گوید «ظالم لنفسه» هر بلایی اینها درمی‌آورند فقط سر خودشان درمی‌آورند کاری به غیر ندارند. «ظالم لنفسه» متجاوز به خودشان هستند به چی؟ به ارزش‌هایشان، عقل را می‌زنند وجدان را می‌زنند، فکر را می‌زنند، عبادت را می‌زنند در همه زمینه‌ها خودزنی می‌کنند.

۱. فاطر: ۳۲.





## میان‌روی و ورود به حوزه محبت الهی

یک عده‌ای مقتصد در دنیا هستند. مومن میان‌رو هستند در هیچی نه اهل افراط هستند و نه اهل تفریط، نه زبانشان، نه فکرشان افراط دارد نه طرح و نقشه‌شان، نه عملشان در حق دیگران افراط دارد. اگر بخواهم مقتصد را ظریف‌تر معنی بکنم اینها هیچکدام کاتولیک‌تر از پاپ نیستند، جلوی خدا و پیغمبر ﷺ نمی‌آیند ﴿لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾<sup>۱</sup> مادر مهربان بچه‌تان را ببرید بیرون در آن سالن بعدی که مزاحم کل جلسه نشود. که خانم‌های دیگر بتوانند از این لطائف قرآن استفاده کنند.

## رعایت میان‌روی حتی با حیوانات

خیلی مهم است آدم معتدل باشد این حفظ اعتدال خیلی کار عظیمی است که من در هیچی نسبت به هیچ کس افراط نکنم، یعنی آبروی همه را حفظ بکنم. آبروی همه را. مرحوم آیت الله العظمی خوئی یک رساله عربی پرمایه علمی دارد به نام منهاج الصالحین بسیار کتاب خوبی است، من این منهاج الصالحین را که مطالعه می‌کردم ایشان به مناسبتی در منهاج الصالحین می‌فرمایند که سگ نجس العین است، خوک نجس العین است، اما آیا انسان مکلف اجازه دارد به این سگ نجس العین و خوک نجس العین دری وری بگوید و فحش بدهد؟ ایشان می‌فرماید درست است که سگ نجس العین است، خوک نجس العین است، اما اگر شما فحش زشت بدهی به همین سگ و خوک فردای قیامت خدا نمی‌گوید سگ و خوک ارزشی نداشته این ده تا فحش خواهر مادری که به سگ و خوک دادی عیبی ندارد، نه دادگاه جلویت را می‌گیرد می‌گوید جنابعالی زبانت حرام بوده فحش داده، طرف فحش خورت سگ بوده یا خوک برای من فرقی نمی‌کند تو گناه کردی. اگر آدم بخواهد مسلمان زندگی بکند اسلام دین دقیقی است خیلی دین دقیقی است.



۱. حجرات: ۱.

## سلوک الهی، بایدها و نبایدها

مرحوم فیض کاشانی در محجة البیضاء<sup>۱</sup> نقل می‌کند که حضرت مسیح با حواریون داشتند از محلی رد می‌شدند، یک از کنار مردار سگی عبور کردند. حواریان گفتند این سگ چه بد بوست! عیسی علیه السلام فرمود: دندان هایش چقدر سفید است؟

اما من بشینم بدون اطلاع بدون اینکه در جریان باشم، بدون اینکه در بغل دست آن آقا اصلا قرار گرفته باشم حالا هر کسی می‌خواهد باشد می‌دانی چقدر برده؟ می‌دانی چقدر دزدیده؟ می‌دانی چه آدم هیز پست بی‌شرفی است؟ سعدی می‌گوید اگر قیامت همین آدم جزو آبروداران پیشگاه خدا با تو روبرو کردند و به تو گفتند این هیزی که می‌گفتی این است این بی‌شرف این است، آن دزد این است؟ این که مورد قبول من است، حداقل اگر بین خودش و من هم گناهی داشته که من بخشیدم، آن برود بهشت تو در این تپه آتش بایست حرفه‌ایت را درباره او ثابت کن. اگر نتواند ثابت کند امام صادق علیه السلام می‌فرماید در آن تپه هست تا نوبت جهنم رفتنش برسد با همان تپه آتش می‌برند جهنم.

قرآن می‌گوید گروهی میانه‌رو هستند، معتدل هستند، حرفه‌ایشان حساب دارد، نگاه‌هایشان حساب دارد، پول درآوردن‌شان حساب دارد، معاشرتشان هم حساب دارد. اما گروه سوم «و منهم سابق الی الخیرات» یک جمعی هستند که در انجام هر کار خیری از کل بندگان من پیش افتادند، همه را عقب گذاشتند، جلوتر از همه هستند.

## هوس بازی و ظلم به نفس

امام ششم عمق این آیه را برای ما بیان کردند. درباره گروه اول «و منهم ظالم لنفسه» آنهایی که خودزنی می‌کنند، کسی را هم نمی‌زنند فقط خودشان را می‌زنند، می‌فرمایند اینها «یقوموا قوم نفسه»<sup>۲</sup> هستند. کعبه اینها که تا آخر عمر دورش طواف می‌کنند شکمشان است و غریزه جنسی‌شان است، اینها زمین‌گیر هستند. چقدر زیبا در کمیل امیر المومنین علیه السلام به پیشگاه پروردگار عرض می‌کند «قصرت بی اعمالی» در عمل برای تو

۱. ترجمه محجة البیضاء، سید محمد صادق عارف، ج ۵، باب پانزدهم آفات زبان، ص ۳۴۴.

۲. شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۱۰۴.



خیلی کوتاهی به من دست داده، کم گذاشتم «و قعدت بی اغلالی» زنجیرهای امور معمولی و بیهوده و گناه من را زمین گیر کرده «و حبسنی عن نفعی بعد أَمَلی» یک سلسله آرزوهای قابل دست نیافتن من را حبس کرده، گیر هستم و نمی‌توانم برای ورود به حوزه محبت تو حرکت کنم.

من نیاز دیدم به اینکه قبل از توضیح روایت خود پیغمبر ﷺ که اصلش هشت قسمت است، یک قسمتش را شیخ بهائی با تکیه بر روایات ده تا ثمره برایش بیان کرده است. که روی هم می‌شود هجده تا حالا به این زمان هم نمی‌رسد، فعلا ببینید چی مانع است که انسان نتواند وارد حوزه محبت الهی بشود و آن هشت تا هدیه را بگیرد. حالا گفتار امیر المومنین علیه السلام را عنایت کنید، چی کار کرده! چه کرده امیر المومنین علیه السلام!

### نا فرمانی از فرعونِ نفس

من شاید دیروز تا حالا نزدیک به پنج بار این روایت را، هم نگاه کردم هم چند بار در ذهن خودم برای خودم خواندم. گفتم اول به خودت بخوان و بعد برای مردم. خیلی هم روایت سنگینی است، اما حیف است که من ندانم شما ندانید. کلمه «طوبی» در قرآن ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ﴾<sup>۱</sup> یک معنای دنیایی دارد که یعنی خوش به حالشان، یک معنی آخرتی دارد که برای معنی آخرتی به طور مفضل اگر رسیدید و حوصله کردید مفاتیح را باز کنید اول مسائل ماه شعبان یعنی آنجایی که مفاتیح می‌گوید آداب و اعمال ماه شعبان، آنجا مرحوم آقا شیخ عباس<sup>۲</sup> از روایات کاملاً طوبی را بسیار عالی شرح داده است. برادران خواهران! «طوبی» این که علی ابن ابیطالب بگوید خوش به حال کسی که - شما باید به دست بیاورید که این آدم چقدر باارزش است که امیر المومنین علیه السلام می‌گوید خوش به حالش، حالا آنها هم به این راحتی به کسی نمی‌گویند خوش به حالش، آنها باید یک

۱. رعد: ۲۹.

۲. مفاتیح الجنان، اعمال ماه شعبان، درآویختگان به شاخه‌های طوبی.

حقایقی را در طرف ببینند بگویند خوش به حالش، خیلی حرف است - «طوبی لِمَنْ عَصَى فرعون هواه»<sup>۱</sup>.

### واژه‌شناسی «هوی»

کلمه «هوا» در قرآن زیاد آمده است، هوا با معنایی که اهلش کردند یعنی مجموعه خواسته‌های غیرمعقول غیرمشروع حساب نشده. تمام می‌خواهم‌های غیر معقول و غیرمشروع؛ در هر مرحله‌ای می‌خواهم، حالا پول است شهوت است، غریزه است، شکم است، معاشرت است، می‌خواهم. این مجموعه می‌خواهم‌های غیر معقول که کاملاً ضد خواسته‌های خداست در وجود همه هم هست، تنها کسانی که از این می‌خواهم‌ها خالی هستند انبیا و ائمه طاهرین هستند که از اول خالی بودند و اولیاء خدا که جان کردند این می‌خواهم‌ها را چراغش را خاموش کردند ولی در وجود همه اولیاء هم این «می‌خواهم» هست.

طلحه و زبیر بی‌دین نبودند، منافق هم نبودند شما باب حکمت‌های نهج البلاغه را ببینید قبل از اینکه زبیر چیه کند امیر المومنین علیه السلام درباره‌اش فرمودند «ما زال الزبیر مِنَّا»<sup>۲</sup> همان جمله‌ای که پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره سلمان گفت «السلمان مِنَّا»<sup>۳</sup>. طلحه هم آدم بی‌شخصیتی نبود، طلحه آدم متدینی بوده است.

### سیر تغییرات طلحه و زبیر

به نظر من طلحه در پدرزن‌های کلّ عالم - منهای امیر المومنین علیه السلام که در پدرزن حرف اول را می‌زند، پیغمبر صلی الله علیه و آله یک روز به امیر المومنین علیه السلام فرمود سه چیز خدا به تو داده که به من هم نداده، یکی پدرزنی مثل من را به تو داده، یکی همسری مثل فاطمه زهرا علیها السلام را به تو داده، یکی فرزندان مثل حسن و حسین علیهما السلام را به تو داده اینها را به من هم نداده

۱. عیون‌الحکم، ج ۱، ص ۳۹۲.

۲. بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۲۹۸.

۳. الوافی، ج ۳، ص ۸۹۷.



منهای امیر المومنین علیه السلام که در دامادی و پدرزنی تک است - از زمان آدم تا قیامت پدرزنی عالی‌ترین شانس داماد را مثل طلحه نداشته، یک دامادی گیرش آمد که ای کاش حالیش می‌شد، نشد. چپ کرد. داماد این آدم وجود مقدس حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بود که از دختر طلحه خدا یک دختر به امام حسین داد اسمش را فاطمه گذاشت. این فاطمه را شوهر داد به پسر بزرگ حضرت مجتبی علیه السلام از نسل این زن و شوهر تا الان که شما اینجا نشستید خدا چی به اینها داده به هیچ کس نداده.

یکی از افراد نسل این زن و شوهر آیت الله العظمی بروجردی بوده، یکی از اولادهای این نسل خاندان حکیم عراق هستند آیت الله العظمی حکیم، یکی از اولادهای این نسل تمام طباطبایی‌های زواره و اردستان هستند که یکی‌شان شهید آیت الله سید حسن مدرس است. یعنی خدا برای همه چیز فراهم کرده اگر خودزنی نکنند. طلحه و زبیر تا کشته شدن عثمان آدم‌های متدین، خوب، و حاضر هم نشدند برونند ثقیفه با سلاطین ثقیفه بیعت کنند، بهشان هم فشار آوردند خیلی قوی ایستادند و گفتند بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله شما لیاقت این که کسی با شما بیعت کند را ندارید، شما غاصب هستید، شما روز روشن حق علی علیه السلام را دزدیدید. با غاصبین حق امیرالمومنین علیه السلام ساختند. ای کاش حالا ایام جوانی‌تان دوتایی دنبال این شهوت خاص بودید، دیگر هر دویشان پیر بودند و دو قدمی مرده شورخانه، عثمان را که کشتند گفتند حکومت را ما می‌خواهیم، به علی علیه السلام چه ربطی دارد که بیعت مردم را قبول کرده؟

### هوای خلافت در طلحه و زبیر

امیر المومنین علیه السلام نمی‌توانست بیعت مردم را پس بدهد چون حجت برایش تمام بود خودش می‌گوید در نهج البلاغه هم هست که حجت بر من تمام بود که من بیعت مردم را قبول کردم، علی نمی‌تواند بیعت‌شکنی کند. آمدند به امیر المومنین علیه السلام گفتند صندلی می‌خواهیم فرمود حق‌تان نیست. خب درست هم می‌گفت، گفتند حق‌مان نیست؟ گفت نه، آمدند نزدیک پنجاه هزار نفر را با آن زن تحریک کردند علی علیه السلام را بکشند و صندلی



خلافت را بگیرند. این خودزنی، این خواستن نامعقول، این خواستن نامشروع، این اسمش هوای نفس است که اگر انسان عصیان علیه هوای نفس بکند، یعنی خواسته را که می‌شنود و می‌فهمد نامعقول است و نامشروع، به این فریادزن دیو بگوید خفه شو، من دعوت را قبول نمی‌کنم.

حالا کسی که به هوای نفسش بگوید نه این چقدر آدم پر قیمتی است و اما در سوره نازعات است ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ﴾<sup>۱</sup> ﴿فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾<sup>۲</sup> آن که به هوای نفسش گفته نه بهشت هم جایگاه اوست «فان الجنة هي المأوى».

### هوای نفس همان فرعون نفس

حالا تعبیر امیر المومنین علیه السلام خیلی عجیب است، اسم هوای نفس را گذاشته فرعون، حالا شما محبت کنید سوره مبارکه قصص را آیات اولش را ببینید خدا درباره فرعون چه می‌گوید ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّنَّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَبْنَاءَ هُرُونَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَ هُرُونَ كَانُوا مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾<sup>۳</sup> امیر المومنین علیه السلام می‌گوید هوای نفس فرعون است که در سرزمین وجودت اولاً در مقابل خدا سینه سپر می‌کند «علا في الارض و جعل اهلها شيعاً» بین عقلت و قلبت و روح و خدا به هم می‌ریزد «جعل» اهل این کشور را «شيعاً» قطعه قطعه می‌کند، حزب حزب می‌کند و وحدت وجودت را به هم می‌ریزد. دوّم اینکه «يدبح ابناءهم» در درونت دست به قتل می‌زند. مهر را می‌کشد، محبت را هم می‌کشد، فروتنی را می‌کشد، تواضع را می‌کشد، میل به عبادت را می‌کشد، ایمان را می‌کشد، اعتقاد را می‌کشد. نهایتاً ای بنده من «انه كان من المفسدين» این فرعون درون فقط فساد می‌کند.

۱. نازعات: ۴۰.

۲. نازعات: ۴۱.

۳. قصص: ۴۰.



## کشتن هوای نفس و کسب تقوی راه ورود به حوزه محبت الهی

خب امیر المومنین علیه السلام می‌گوید وارد حوزه محبت خدا می‌خواهی بشوی اول گلک این را باید بکنی، این را باید در مملکت باطنت از تخت به زیر بکشی، جلوی کشتار این را بگیری. «طوبی لمن عصی فرعون هواه» حالا جمله دوم، چقدر این جمله دوم قیمتی است! «و اطاع موسی تقواه» خوش به حال کسی که تقوا را برای خودش فراهم کرده است.

### معنا شناسی «تقوی»

«تقوی» یعنی یک ترمز الهی ملکوتی برای خودش ساخته است. عرب‌ها به ترمز ماشین «وقایه» می‌گویند. این ترمز را کارخانه برای ماشین گذاشته که راننده وقتی با آن حرکت می‌کند، شیشه بزرگ هم جلوی ماشین هست اگر چاله دید، چوب دید، چاه دید، حیوانی جلوی جاده دید، آدم دید زنی دید، مردی دید، که اگر ترمز نکند در چاله و چاه می‌افتد و در چوب می‌افتد گوسفند را می‌کشد، آدم را می‌کشد ترمز کند که به خطر نخورد. خوش به حال کسی که این ترمز را برای خودش فراهم کرده این چطوری فراهم می‌شود؟ ما هر روز چهار تا گناه کوچک و بزرگ که پیش می‌آید ترک بکنیم این ترک سازنده این ترمز است.

### تقوا و رسیدن به مرحله تکلم با خداوند

اسم این ترمز را امیر المومنین علیه السلام گذاشته موسی. حالا شما آیات سوره طه را ببینید، آیات سوره قصص را ببینید، آیات سوره بقره را ببینید، آیات سوره اعراف را ببینید که موسی کی بوده؟ چی داشته، چه نقشی داشته؟ من یکی‌اش را برای‌تان می‌گویم، خیلی مهم است. این یکی هم از قرآن بگویم «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا»<sup>۱</sup> من [خدا] مستقیماً با موسی علیه السلام بدون واسطه فرشته صحبت می‌کردم. فهرست نهج البلاغه را ببینید امیر المومنین علیه السلام یک خطبه دارد در توضیح آیه ۳۷ سوره نور، یک صفحه و نیم، غوغا کرده است. ﴿رِجَالٌ لَا

۱. نساء: ۱۶۴.

تُلهِمُهُمْ تَجَارَةً وَلَا يَتَّبِعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ﴿۱﴾ در توضیح این آیه می‌گویند این رجالی که خدا می‌گوید کارشان به جایی می‌رسد که پروردگار از درونشان با آنها مناجات می‌کند، نمی‌گویند اینها شب بیدار می‌شوند مناجات می‌کنند از این مرحله عبور کردند یک مدتی اینها با خدا مناجات می‌کردند بعد نوبت خدا می‌شود او با اینها مناجات می‌کند این موسی دوم. این یک بخش روایتشان «طوبی لمن عصی فرعون هواه و اطاع موسی تقوا» یعنی دائم ترمز زیر پایش باشد که به ربا نخورد، وارد چاه ربا نشود، وارد چاه زنا نشود، وارد چاه گناهان صغیره نشود، وارد چاه گناهان کبیره نشود. این پرونده این روایت خیلی گسترده است، یک خرده از دست خودمان امروز حاضر هستید ناله کنیم؟ از دست خودمان. خیلی برای خدا و ابی عبدالله علیه السلام گریه کردیم و ناله زدیم یک خرده هم از دست خودمان بنالیم. این ناله را اول شیخ بهائی زده و خوب هم ناله زده خوب





جلسہ چہارم

مقدمات ورود بہ حریم محبت الہی



## ورود به حریم محبت الهی با معنویت و رفع موانع

برای وارد شدن به حریم محبت الهی، معنویت لازم است. فراهم کردن معنویت یک مولفه است و مولفه دیگر بنا به فرموده رسول خدا ﷺ، برطرف کردن موانع است.

### ابلیس نمونه سلوک بدون رفع موانع

در این مساله، نکات بسیار دقیقی در آیات قرآن کریم وجود دارد. از آیه سی‌ام سوره بقره تا حدود ده آیه بعد، داستان حضرت آدم ﷺ بیان شده است. با دقت در این آیات، فهمیده می‌شود که حضرت آدم ﷺ تا قبل از سجده فرشتگان، مانعی سر راهش نبود. در ضمن، هم به ایشان، معرفت عنایت شده بود؛ «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»<sup>۱</sup>، هم مقام خلافت الهی به او داده شده بود و در قرب و نزدیکی قرار داشت. مقام معنوی داشت. تمام این ویژگی‌ها، با کلمه هبوط پیوند دارد. چراکه در پایان این ده آیه می‌فرماید: «فَلْتَأْتُوا مِنِّي جَمِيعًا قَلَمًا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى»<sup>۲</sup> که حاوی نکات مهمی است.

ابلیس نیز، که از جنس ملائکه نبود، در مقام خاصی قرار داشت. قبل از خلقت آدم ﷺ، به طرف قرب الهی حرکت داشت. به فرموده امیرالمومنین ﷺ پشتوانه عبادت شش هزار ساله داشت. که حضرت می‌فرماید این شش هزار سال، مطابق سال‌های دنیا نیست.

۱. بقره: ۳۱.

۲. بقره: ۳۸.

این مدت زمان، پشتوانه کمی نبود که ابلیس در حالت صعود بوده است، یعنی حرکت معنوی به سمت قرب داشت. در مقابل هبوط، یعنی افتادن، بود که این تنزل نیز بسیار بزرگ بود. چراکه پروردگار در سوره اعراف می‌فرماید: ﴿قَالَ أَخْرِجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا﴾<sup>۱</sup>. در مرحله صعود این عتاب و حمله، این پیشامد مذموم و مدحور، وجود نداشت. مزوم یعنی تو موجودی هستی که در گردنه سرزنش افتاده است. ﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾<sup>۲</sup> نه تنها مورد سرزنش من قرار می‌گیری، مورد سرزنش مردم و بندگان من هستی. نه تنها مسلمانان بلکه ورد زبان مردم جهان است که تا یک گروهی در کار می‌افتد، می‌گویند لعنت بر شیطان. انگار هر کسی مشککش را گردن شیطان می‌اندازد. مدحور یعنی رانده شده. یعنی نامحرم شدی و دست رد به سینهات خورده است.

تهدید دیگری هم انجام شد. خدا فرمود قسم به خودم، دوزخ را از تو و پیروانت پر می‌کنم. در واقع یک فریادرس هم نداری و کسانی که دنبال تو هستند سودی برای تو ندارند. همچون جهنمیان دیگر، خطری که برای ابلیس پیش آمد در روند صعود و پیش‌رفت او بود. مانعی سر راهش قرار رفت. همه را به هم ریخت، صعود و تعریف را از او گرفتند، و به جایش سرزنش آمد. نزدیک شدن را از او گرفتند و طردش کردند، سپس گفتند پیروانت به درد تو نمی‌خورند آن‌ها هم مثل خودت هستند باید با تو جهنم بروند.

### موانع ابتدایی و انتهایی حرکت در حریم محبت

آن‌چه بنده به عنوان مانع عرض کرده بودم، بنا به روایت رسول خدا ﷺ این است که هر کسی بخواهد وارد حوزه محبت بشود، مانع در اول کار است. اما شیطان و امثال او در آخر کار منحرف شدند. گاهی در شروع کار به مانع برخورد می‌کنم. اما آن‌ها بدون مانع، شروع کرده بودند و پشتوانه شش هزار سال عبادت در میان بود. آدم عليه السلام نیز پشتوانه معرفت و

۱. اعراف: ۱۸.

۲. ص: ۷۸.

مقام خلافت‌اللہی داشت. اما برای هر دو مانع پیش آمد. البته این آیاتی که مربوط به حضرت آدم علیه السلام است، پیچیدگی دارد که همین باعث انحراف بعضی شد.

قبل از انقلاب که زندان بودم با فرد دانشمندی هم‌اتاق شدم. کراواتی و فکلی بود اما درس‌های امروز را خوب خوانده بود و فردی مذهبی بود. شخصی بود که نسبت به قرآن، تکیه به عقل و علم خودش داشت. انحراف او این بود که می‌گفت آیات مربوط به ماجرای آدم علیه السلام تمثیل است و مصداق عینی ندارد. یعنی کسی به نام آدم نبوده است و خدا اینها را برای بیداری ما تمثیل زده است. اشتباه فکر می‌کرد چراکه در سوره آل عمران می‌خوانیم:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ﴾<sup>۱</sup> در واقع آدمی وجود داشته است که پروردگار لغت خلق را برای او به کار برده است. او را از خاک آفرید پس بوده است.

تمثیل، به معنای تخیل مثبت است که این اصل، دور از ساحت قرآن مجید است. اما پیچیدگی‌های آیات باعث می‌شود درک مسئله به صورت فراگیر دشوار شود. کسی که دارای مقام علم اسماء و مقام خلیفه‌اللہی ﴿وَأَنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾<sup>۲</sup> است و همچنین در مقام ملکوت قرار دارد، با شکست مواجه شوند و از صعود، دچار هبوط شوند! با آن علم و مقام خلافت‌اللہی، مستحق بود! معرفت او از فرشتگان نیز بالاتر بود. زحمت بکشید، آیات سی به بعد این سوره را ببینید. خدا به ملائکه می‌فرماید آنچه را به آدم آموختم، به من خبر بدهید؛ انبئونی. ملائکه راستگو به پروردگار گفتند: ﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا﴾<sup>۳</sup>. همه دانش ما، همان است که خودت به ما آموختی. ما نمی‌دانیم علم آدم چه علمی است. اما هر دو با شکست روبرو شدند و از صعود، دچار هبوط شدند.

### توبه آدم علیه السلام و رفع مانع

البته آدم هبوطش را جبران کرد و دوباره به طرف صعود حرکت کرد. با تلقی کلماتی از طرف خداوند، توبه کرد. فتاب علیه، من نیز به او رو کردم و توبه اش را پذیرفتم. ولی آن

۱. آل عمران: ۵۹.

۲. بقره: ۳۰.

۳. بقره: ۳۲.

دیگری که هبوط کرد جبران نکرد و در هبوط و پایین افتادن باقی ماند. هبوط، تماماً معنوی است و مادی نیست. نه اینکه آدم در کره‌ای دیگر بوده باشد و زمانی که مانع رسید، بگویند بر زمین برو و یا از آن بالا، او را پرت کرده باشند. منظور از پایین آمدن، معنوی است. آیات نیز، معنوی بودن را نشان می‌دهد. در مقام صعود بود و به مقام قرب رسیده بود اما یک مانع سدّ راهش شد که می‌توانست گذر کند. مانع این بود که در برابر خواست حکیمانه پروردگار عالم ایستاد. سجده نکرد. تمرد و روی گردانی، کرد. چرا؟ چون کبر داشت. همین که کبر به میان آمد، همه اعتبارش را به هم ریخت.

### عدم توبه ابلیس

وقتی سجده نکرد بلافاصله به او گفتند «أُخْرِجْ». از مقام صعود بیرون برو. «انک مدؤماً مدحوراً». برای پدر بزرگوار ما حضرت آدم علیه السلام نیز مانعی پیش آمد. خدا فرمود «فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا»، از این باغ آباد که از همه نوع درختان و میوه‌های گوناگون داشت استفاده کنید. از هر کجای این باغ آباد که خواستید، حیث شئتما، هر چه خواستید، بخورید. اما ﴿وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾<sup>۱</sup> با این یک درخت کاری نداشته باشید. با این درخت کار داشتن، یعنی حرص زدن! صد هزار درخت ملک من است، ولی باز حرص برای درختی که مولای تو منعش کرده است. غیر از خدا، کس دیگری منع نکرده بود. جبرئیل که منع نکرد، خود پروردگار گفته بود نخورید. حرص آنجایی است که همه چیز دارم، اضافه بر آن چه که دارم باز هم می‌خواهم.

از میوه آن درخت خوردند و خدا به همه آنها یعنی به شیطان، به حوا و به آدم گفت: ﴿فَلْتَأْهِبُوا مِنْهَا جَمِيعاً﴾<sup>۲</sup> سقوط کنید! امر خدا تخلف‌بردار نیست. اما خیلی کریم است، رحیم است، ودود است، غفور است. گفت اکنون که هبوط کردی، جاده‌ها را به رویتان

۱. اعراف: ۱۹.

۲. بقره: ۳۸.

نمی‌بندم. ﴿فَأَمَّا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هُدًى﴾ دوباره شما را راهنمایی می‌کنم یک بار در ملکوت راهنمایی شدند و سقوط کردند. اوضاع ابلیس را نیز، کبر به هم ریخت و اوضاع پدر و مادر ما را حرص به هم ریخت. این شعر، شعر خوبی است و می‌خواهد عظمت رویگردانی از خدا را بگوید. نه اینکه بین ما و ابلیس بخواهد مقایسه شود و خدایی نکرده در رویارویی به مانع، ما را بدتر از او معرفی کند. شعر است و قافیه شعری این اقتضاها را دارد. شعر برای شیخ بهائی است.

جد تو آدم بهشتش جای بود قدسیان کردند بهر او سجود  
تمام فرشتگان بر انسان سجده کردند، گفته بودند نزدیک این درخت نروید. اما رفت. وقتی میوه را خورد، فرشتگان به او گفتند:

یک گنه چون کرد گفتندش تمام مذنبی مذنب برو بیرون حرام  
اینجا دیگر جای تو نیست، حرص بر شکم همه چیز را گرفت. سپس شیخ بهایی می‌گوید:  
تو طمع داری که با چندین گناه داخل جنت شوی ای روسیاه  
ای انسان دیدی که شکم، چطور زندگی آدم را به هم ریخت چرا اینقدر موانع به هم ریختگی را قبول می‌کنی؟

آن‌ها از قبل در مسیرشان مانع نبود و بعدا به وجود آمد و کار هر دو را متلاشی کرد. اما اکنون ما مظلوم‌های ضعیف و ناتوانی که ما را برای رفتن به حوزه محبتش دعوت کرده است و می‌خواهیم حرکت کنیم، سر راه ما موانع زیادی است. این حرف‌ها برای کسانی است که همچون شما علاقه دارند به این حقایق برسند. اما عده‌ای طوری خواب هستند که هیچ صدایی، آن‌ها را از این خواب بیدار نمی‌کند.

امیرالمومنین علیه السلام تعبیری دارد که می‌فرماید زندگی آن‌ها بسیار خوش قیافه و شکیل است. خانه‌هایشان، چهره‌هایشان، لباس‌هایشان و زینت‌هایشان، زیباست. اما این‌ها گیاهان سبز و خوش‌نمای روئیده شده سر مزبله هستند که پایشان زباله است. زباله کبر و حرص و طمع.

زباله شهوت‌رانی. به هیچ‌جا بند نیست. ولی الحمدلله رب العالمین پایه و ریشه شما توحید است. ایمان به قیامت است. پایه‌های زندگی شما بتون آرمه است. اما در عین حال مانع در مسیر وجود دارد که اگر مواظب نباشیم بخشی از اوضاع ما را متلاشی می‌کند.

## رفع موانع

حرف این‌جا است که چگونه باید این موانع را برطرف کرد؟ موانع را باید شناخت که در روایت امیرالمومنین علیه السلام که جلسه قبل یک قسمتی از آن را خواندم. پنج جمله دیگر باقی‌مانده است. برطرف کردن بخشی از این موانع بیان شده، همت می‌خواهد. و نباید ضعف و سستی نشان داد.

به کارگرفتن همت برای آدم مقداری سخت است. باید آدمی در این مسیر، از یک سری امور بگذرد که تمام آن خوشمزه است و از غسل شیرین‌تر است ولی باطنش جهنم است. تمام گناهان در کام انسان از غسل شیرین‌تر است. گذشت می‌خواهد برای کسی که سر این سفره بنشیند در حالی که نود درصد مردم دنیا، این گذشت را ندارند! همه شکست‌خورده می‌شوند.

کسی که مومن واقعی باشد شکست نمی‌خورد؛ **﴿إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ وَالرَّسُولَ وَالْمُؤْمِنِينَ﴾** عزت یعنی شکست‌ناپذیری، بسیار مایه خوشحالی است که مومن شکست نمی‌خورد. آیا این افرادی که در روایات نامشان آمده است، در مقابل قوی‌ترین خطر شکست خوردند؟ مثلاً یک خرمافروش به‌طور روزانه چقدر درآمد دارد؟ در جایی که بیشتر مردم در خانه‌هایشان نخل خرما داشتند. باید کسانی که خرما نداشتند، از میثم یک کیلو یا نیم کیلو خرما می‌خریدند. چقدر منفعتش بود؟ یک زندگی بخور و نمیر داشت. بعد چند سال بتواند برای خودش و خانواده‌اش لباس بخرد؟ یا حتی نتواند با پارچه‌ای، یک گِل سفید به دیوارهای اتاقش بکشد که حداقل در یک اتاق تمیز بنشیند. با این حال به او بگویند ما تو را استاندار می‌کنیم! و هر مبلغی که خودت تعیین کنی می‌پردازیم. زیباترین دختر را برای همسری تو





می‌گیریم ولی از امیرالمومنین علیه السلام دست بردار و از این موانع عبور کن. این موانع، موانع آسانی که نبود. کسی از پول بخواهد بگذرد خیلی او را اذیت می‌کند. گذشتن از وسوسه‌اش هم دشوار است که پول را بگیریم و این خانه کاه‌گلی و خرابه را رها کنیم و کنار شط کوفه یک کاخ کوچکی برای خودمان بسازیم.

### عنایت خدا بعد از همت و گذشت

اما نه بگوید و گذشت کند. این گذشت کردن همت می‌خواهد. مردم در گذشته‌ها بر خلاف زمان فعلی بسیار تک‌بیتی بلد بودند.

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جایی رسیده‌اند

وقتی کسی بخواهد موانع را برطرف کند، خدا هم کمک می‌کند. عبدی به مولا می‌گوید می‌خواهم به طرف مقام قرب تو بیایم. موانع زیادی در مسیرم قرار دارد. **﴿إِنْ تَنْصُرِ اللَّهُ يَنْصُرْكُمْ﴾** خدا به این عبد یاری می‌دهد.

دیروز در جمعیت آقایی را دیدم که امروز حضور ندارد. اگر این مطلب را می‌شنید خیلی شیرین‌تر بود. حدود دو سال پیش نزد من آمد و گفت پسر من دختری را عقد کرده است که من و مادرش خیلی به این دختر تمایل نداشتیم. و اکنون پافشاری می‌کند و می‌خواهند عروسی بگیرند. به‌طوری که مادر دختر اعلام کرده است در عروسی همه‌جور مطرب و موسیقی و رقص وجود دارد. من باید چه کاری کنم؟ پسر خوبی دارم و دوستش دارم. اما به حرفم گوش نمی‌دهد. می‌گوید آلا و لابد من همین دختر را می‌خواهم. گفتم شما با این پسر اصلاً تلخی نکن. خیلی آرام و با محبت بگو بابا جان خیلی آرزو دارم در عروسی‌ات شرکت کنم اما چون خدا اجازه نمی‌دهد و جلسه گناه است من و مادرت نمی‌آییم. پسر در تنگنا افتاد. پدر و مادرم، برای من جان کنند، نه ماه در رحم مادر، دو سال در بغلش، شیره وجودش را کشیدم. پدرم بیرون از خانه جان کند و عرق ریخت، حالا می‌گویند نمی‌آییم. پدر

گفت ما نمی‌رویم. خیلی تلخ است. اما نمی‌خواهیم پروردگار ما را در مجلس گناه ببیند. پسر بسیار با خودش کلنجار رفت و نتوانست از پدر و مادرش بگذرد. به پدر و مادر دختر گفت به نقطه‌ای رسیدم که باید از دختر شما بگذرم. آنها نیز سرسختانه ایستادند که تو را دوست داریم. دخترمان عقد است و نمی‌شود همه چیز را بهم زد. دوباره پدر آمد پیش من گفت من به پسر چه بگویم؟ بنده نیز با کنایه و اشاره به یکی از آیات سوره بقره ﴿عَلَىٰ أَنْ يُبَدَّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ؛ مَا تَسْعَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُسْهِأْنَا بِخَيْرٍ مِنْهَا﴾<sup>۱</sup> که نزدیک به این تعبیر در سوره نون نیز وجود دارد. همه چیز نزد من است. تو اگر از یک چیز منفی گذشت کنی، در مقابل من یک خوب مثبت را به تو می‌دهم. به پدرش گفتم از قول من به پسر تو بگو یک آخوند شیعه گفت از این دختر گذشت کن خدا یک همسر خوب‌تر که شاید فکرش را نکنی به تو می‌دهد.

رفت و صحبت کرد و مادر دختر گفت عروسی مد نظر ما، عروسی مذهبی نیست. ما عروسی امروزی می‌خواهیم. وضع پسر خوب بود. گفت این هم مهریه دخترتان. دیگر نمی‌خواهم. گفت به جهنم که نمی‌خواهی. دختر را طلاق داد.

حدود چهار ماه پیش، در شبی نزد من آمد. اگر خودش اکنون در جلسه بود می‌گفتم پشت بلندگو همان حرف‌ها را بزند. گفت خداوند یک عروسی به من داده است که ظاهر، باطن، اخلاق، رفتار و کردارش با من، با مادرشوهر، با پسر، عالی است. نمره‌اش بیست است. گفت خانواده ما نمی‌تواند این عنایت خدا را درک کند. گفتم پسر را بیاور تا او را ببینم. فردا شب آمد و گفتم تو هستی که من زندگیت را به هم ریختم! ضرر پرداخت مهریه را گردنت انداختم. گفت خیلی کار خوبی کردی. آن کسی که من انتخاب کردم و می‌خواستم با او زندگی کنم پوچ و توخالی بود. اما این کسی که خدا به من داده است، لطفش را در حق من کامل کرده است. این از همت و گذشت، آن هم از رفع موانع.

خدایا به حقیقت امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام قسمت می‌دهیم. که پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، همیشه خدا را به این قسم، قسم می‌داد. پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر وقت گرفتار می‌شد می‌گفت خدایا به حق علی. خیلی



قسم مهمی است. حتی سنی‌ها نیز نقل کرده‌اند و در کتابی دیدم یک‌بار امیرالمومنین علیه السلام درخواستی از پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد که حل این درخواست به دست خدا بود و او باید گره‌اش را باز می‌کرد. کار پیغمبر صلی الله علیه و آله نبود. امیرالمومنین علیه السلام می‌گوید من وقتی درخواست کردم، پیغمبر صلی الله علیه و آله بلند شد دو رکعت نماز خواند دیدم در سجده آخر دارد می‌گوید «اللهم بحق علی!» آن وقت امیرالمومنین علیه السلام حدوداً بیست و دو سالش بود. زمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت امیرالمومنین علیه السلام سی ساله بود. گفتم یا رسول‌الله چرا خدا را به حق من قسم می‌دهی؟ فرمود علی جان خدا بهتر از تو ندارد. خدایا به حق امیرالمومنین علیه السلام این سخنانی که در قرآن گفته‌ای، پیغمبرت گفته است، ائمه گفته‌اند برای این که ما را در حوزه محبت تو وارد کند، به ما، به خانواده ما، و به نسل ما عنایت بفرما.

زینب کبری علیها السلام می‌گوید همین امیرالمومنین علیه السلام، با این مقام که پیغمبر صلی الله علیه و آله، خدا را به حق او قسم می‌داد، از زمانی که حسین علیه السلام متولد شد تا سی و هفت سالگی هم‌زمان پدرم بود. از وقتی که حسین علیه السلام راه افتاد پدرم امیرالمومنین علیه السلام، هر وقت می‌خواست او را صدا کند اسمش را نمی‌برد. اگر پدرم نشسته بود، برای صدا کردن او، ابتدا تمام قد از جا بلند می‌شد با نگاهی پرمحبت، این‌گونه صدایش می‌کرد: الیّ یعنی بیا نزد من. «الیّ یا ابا عبدالله». کراراً وقتی صدایش می‌کرد بغلش را باز می‌کرد. حتی وقتی بزرگ شده، بغلش می‌کرد و این را به او می‌گفت: «یا عبرة کل مؤمن<sup>۲</sup>»، حسین من! ای کسی که باعث ریختن اشک مردم مومن هستی. این برای ما چقدر مایه شادی است، که امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید یکی از نشانه‌های مومن گریه بر حسین علیه السلام است. هر کسی مومن است اشکش برای حسین علیه السلام جاری است.



۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۱۵ و ۳۱۶.

۲. موسوعة الإمام الحسین علیه السلام، ج ۹، ص ۳۰۱، ح ۴۲۲۶.



جلسہ پنجم

تربیت نفوس، برخی موانع سلوک



## تربیت نفوس متعالی

چهره‌های برجسته شیعه مربی مردم بودند، یعنی کاری را که بر عهده گرفته بودند یا بر عهده‌شان گذاشته بودند، اضافه‌تر از کار فقها و علما و محدثین بوده است. بالاتفاق همه این بزرگواران در نوشته‌هایی که از آنها باقی مانده است بالاترین سفارشی که به شاگردانشان داشتند، علاج موانع راه رسیدن به حوزه محبت حق بوده است. جریان تربیت نفوس به قدری مهم بود که وقتی عالم کم‌نظیر شیعه شیخ انصاری از دنیا رفت، یکی از معتبرترین شاگردانشان آخوند ملا حسینقلی همدانی بود، دنبال درس استاد را گرفتند. جمعیت درس فقه و اصول شیخ خدمت ایشان آمدند البته نوشتند که درس فقه و اصولشان چه مقدار ادامه پیدا کرد، اما زیاد ادامه پیدا نکرد. البته بسیار مهم است که در نجف کسی را به علمیت قبول داشته باشند و در درسش شرکت کنند و اکثریت هم شرکت کنند. از این مسئله معلوم می‌شود که این آدم از مقام علمی بسیار بالایی برخوردار است و نوع شاگردان شیخ برای ادامه درسهای شیخ که مهم‌ترین درس بوده است در درس آخوند ملا حسینقلی همدانی شرکت کردند.

### داستان سید علی شوشتری

ولی یک مرد الهی در نجف بود که این مرد الهی اصالتاً اهل شوشتر بود. جریانی اتفاق افتاد که ایشان برای حل آن جریان فتوایی دادند، از نظر ظاهر آن فتوا عیبی نداشت و او براساس دلائل و شواهد فتوا داد، در حالی که باطن مسئله غیر از این فتوا بود. یک زمین

پرقیمت وقفی بوده است که موقوفات خورهای بی تقوای بی دین آمده بودند و وقفنامه را در یک صندوق گذاشته بودند و در بیابان خاک کرده بودند، و به مرور زمین را به عنوان ملک قلمداد کردند. برخی ظاهر الصلاح که از وقف بودن زمین خبر داشتند با اینهایی که مدعی بودند، زمین موقوفه نیست و ملک است خدمت این مرد الهی شوشتری، مرافعه را ارائه کردند، اسم این مرد الهی سید علی بود. البته ایشان چهره بسیار مهم علمی بود که در رده مرجعیت قرار داشت ولی در شوشتر زندگی می کرد. طبق شواهد و مدارک ایشان فتوا داد که زمین ملک است و اشتباه هم نکرده بود به این دلیل که دین ما به داور می گوید که براساس دلائل ظاهر حکم بده، و در قیامت مدعی و مدعی علیه حق خود را بر اساس آن طلب خواهد کرد و انسانها نیز قدرت خروج از حکومت خدا را ندارند و در دایره قدرت حق هستند. آیه شریفه خطاب به پیغمبر می فرماید: ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ﴾<sup>۱</sup> همه دارند به طرف من می آیند و وارد قیامت می شوند، «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» رسیدگی به پرونده نیز با من است و چه کسی می تواند از آن فرار کند؟ جهان در دایره حکومت حق است. یعنی جهان محاط است و حاکمیت حق محیط است. لذا فرض کنید یک دایره دور عالم هستی و موجوداتش وجود دارد اسم آن دایره را بگذارید: قدرت خدا. بیرون از این دایره راه فرار برای هیچ کس و هیچ چیز نیست.

### انسان همواره در حکومت خداوند است

اگر همین نکته را آدم بفهمد این موضوع اثر فراوانی در زندگی او دارد. لذا همین اندازه که من بدانم روزی گرفتار چنگال حکومت خدا می شوم، یک ترمز و یک حافظ برای اعمال و رفتار من ایجاد می شود. انسان نمی تواند با خداوند متعال دست و پنجه نرم کند، همیشه آدم در کنار او محکوم است و او حاکم بر انسان است. فلذا بهتر این است که آدم با خدا بسازد و نه با خودش.

۱. غاشیه: ۲۵.



## ادامه ماجرای زمین وقفی و سید علی شوشتری

اما در ماجرای زمین ایشان فتوا را داد و آنهایی که وقفنامه را پنهان کرده بودند خوشحال بودند که یک ملک گرانبه‌تر نصیبشان شده است و آن را تقسیم می‌کنند و می‌فروشند. در دایره حکومت حق، ملک غصبی ملک نمی‌شود، هر چند که بروند سند بزنند و دادگستری هم مهر پای این سند بزند، باز هم این انتقال صورت نمی‌گیرد. زندگی در آن زمین حرام است، مغازه ساختن حرام است و فروشش حرام است. ولی ایشان براساس بینات - که پیغمبر می‌فرماید ما انبیا مامور هستیم برابر با بیناتی که به ما ارائه می‌کنند، حکم بدهیم - حکم دادند. لذا حتی اگر باطن را هم بدانیم خدا به ما فرموده است که کاری به باطن نداشته باشید. این موضوع البته یک جهت عمومی دارد به این دلیل که اگر غیر از این باشد، خداوند تمام قاضیان را به باطن مراعات راه می‌داد و نظام زندگی مردم به هم می‌ریخت. در واقع این پنهان کاری خدا نعمت است. عیب در من هست ولی او نسبت به من ستار العیوب است. یعنی همین پنهان کاری است که مانع می‌شود، مردم بفهمند من که هستم.

## خداوند آبروی انسان‌های را حفظ کرده است

زین العابدین علیه السلام در ابوحمزه ثمالی یا حضرت سید الشهداء علیه السلام در دعای عرفه می‌فرماید: «لرفضونی» یعنی اگر مردم من را بشناسند کل من را از خودشان می‌رانند و دیگر کسی حاضر نیست که جواب سلام من را بدهد. اما ببینید که الآن چقدر بین مردم آبرو و شخصیت داریم و در قوم و خویش‌هایمان از ما مسجدی‌ها و متدین‌ها تعریف می‌کنند، اما ما که فهمیده هستیم در یک گوشه خلوت زار زار گریه می‌کنیم، که این تعریف‌ها چیست از ما می‌کنند، آیا واقعا ما همین هستیم که اینها می‌گویند؟ با چه سوزی در دعای کمیل می‌گوید: «کم من ثناء جمیل لست اهل له نشرته» چقدر تعریف‌های خوب از من در مردم پخش کردی، ولی من اصلا شایستگی ندارم. آدم‌های فهمیده می‌سوزند که کسی از آنها تعریف کند این افراد خودشان را نگاه می‌کنند و زجر می‌کشند که چه می‌گویند.

## پیدا شدن وقف نامه و مهاجرت سید علی شوشتری

اما در ماجرای آن زمین وقفی در یک نیمه شب در منزل سید علی شوشتری را کسی زد. ایشان تشریف آوردند جلوی در و یکی از اهالی شوشتر که پارچه‌بافی داشت به ایشان می‌گوید سید وقف‌نامه آن زمینی که امروز فتوا دادی ملکی است در فلان جای بیابان در بیرون شوشتر دفن است کسی را بفرست که آن را در بیاورند و فتوایت را عوض کن و حکم بده زمین طبق این وقف‌نامه وقف است و هنگامی که حکمت را دادی حق ماندن در شوشتر را نداری، به این دلیل که دینت در خطر است، به نجف برو و یک روز هم اینجا نمان.

خدا نیاورد که روزی پروردگار ببیند ما لیاقت بهترین عالمان و بهترین سالکان الی الله و بهترین مریبان نفوس را نداریم و آنها را از ما بگیرد و ما غریب بمانیم و کسی نباشد که درمان را دوا کرده و مشکلمان را حل کند. جناب سید علی شوشتری حرف آن شخص را پذیرفت. البته بعدا معلوم شد که این شخص ملا قلی جولا بوده است. جولا یعنی بافنده بخشی از کارهای امام عصر در شوشتر دست او است و ماموریت‌هایش نیز مستقیم و بی‌واسطه است. ایشان زمان شیخ انصاری به نجف آمد و نیازی به درس شیخ نداشت ولی دیگر آن نَفَسی که جولا به او زده بود در او اثر ویژه‌ای گذاشته بود. اگر آن نفس را نخورده بود می‌گفت شیخ انصاری برآزنده من نیست که من در درس او بروم، من برای خودم کسی هستم. همین حالات جزو موانع است.

## مانع فهم برای یکی از شاگردان مرحوم قاضی

کسی پیش مرحوم قاضی که از اساتید علامه طباطبایی بود آمد و گفت: آقا چند وقت است که من پای درس شما می‌آیم اما اصلا درس را نمی‌فهمم. البته ادم کندذهنی هم نیستم. وقتی به حرم می‌روم متوسل و اهل نماز شب و گریه هستم، چرا فرمایشات شما را نمی‌فهمم. آقای قاضی به او گفت که تو مانع فهم داری و نه اینکه نفهم باشی، اتفاقا تو نعمت ذهن و حافظه‌ات خیلی خوب است، اما مانع داری. مانعت هم این است که یکی از قوم و خویش‌هایت درس من می‌آید و دل شما با او صاف نیست. لذا یا حسود هستی، یا



متکبر هستی، یا بزرگ منشی داری. آن شخص گفت که آقا حالا چه کنم که درس را بفهمم؟ گفت از امروز به بعد درس که تمام شد، زودتر برو و کفش های او را جفت کن، یعنی خودت را بشکن، این کار هم بسیار سخت است. برای مثال فرض کنید که دهه بعد در اینجا جلسه است و یک عالم شایسته ورزیده باتقوا دعوت شده است که در اینجا به منبر برود. من هیچ حرفی به کسی نمی زنم. اما در باطن خودم تحمل این شخص را ندارم که نکند جمعیت بیشتری پای منبر او بیایند یا منبر این عالم بهتر جا بیفتد. و الله قسم این حالات مانع است و نمی گذارد آدم حرکت کند. اگر خدای ناکرده حرفی هم بزنم که موجب تضعیف جایگاه و شخصیت آن عالم شود باز هم مانع درون من سنگینتر می شود.

### خاطره‌ای از یک منبر در جوانی

من طلبه قم بودم و رسائل و مکاسب می خواندم یعنی هنوز به درس خارج نرسیده بودم. یک جایی منبری رفتم و چندان هم در منبر رفتن پخته نبودم. اما یک جایی یک منبری رفتم که مدیر یکی از هیئت های معروف تهران منبر من را دید و این قند در دلش آب شد که برای برنامه جمعه هایشان از من دعوت کنند. در آن مجلس دو یا سه نفر منبر می رفتند یکی منبر می رفت و مسئله می گفت. بنا شد بعد از آن مسئله گو من منبر بروم. من در آن هیئت شناخته شده نبودم، ولی در آن مجلس گفته بودند یک طلبه قم است که منبر خوبی دارد و مردم منتظر بودند که بدانند داستان از چه قرار است. من وقتی در آن جلسه آمدم یکی از چهره های برجسته علمی نجف که منبری اصلی این افراد بود آمد و در آن جلسه حاضر شد. خود من پا منبری این سید بودم. بالاخره نوبت من رسید که به من منبر بروم. خاطر من است که فصلی بود که یک منبر باید راجع به امیر المومنین علیه السلام می رفتم. در آن منبر یک روایت نابی را از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره امیر مومنان علیه السلام نقل کردم که الحمد لله منبر خوبی شد. از منبر که پایین آمدم. آن سید عالم، برخواست که به طرف منبر برود. تقریباً هشتاد درصد جمعیت رفتند و تنها بیست درصد ماندند و من نیز نشستیم که چای بخورم. در آن لحظه من باید بسیار خوشحال می شدم که جمعیت برای این عالم نماندند، اما برای صحبت های من ماندند و لذت بردند. این حالتها مانع است.

## بد رفتاری با خانواده یکی از موانع پیش روی انسان

ما باید بنشینیم و فکر کنیم که این موانع مختلف چه اندازه هستند. مثلاً بد رفتاری با زن و بچه، مانعی است که نمی‌گذارد انسان به سوی خدا حرکت کند، به این دلیل که زن و بچه نیز مخلوق حق هستند و خداوند نیز آنها را دوست دارد. وقتی که بندگان خداوند دست من آزار می‌کشند، چه راهی برای من گشوده است که به طرف او بروم؟ یا زانی که در خانه شوهرها تلخ هستند و حکومت می‌کنند و همسرشان از آنها واقعا می‌ترسند که به دیدن پدر و مادرش یا خانه خواهرش برود، این زن یک وجب هم به طرف خدا نمی‌رود؛ این شخص ثقل دارد. به این دلیل که این شخص با صله رحم قرآن مخالفت می‌کند.

## عاقبت کسی که دیگران را می‌ترساند

پیغمبر ﷺ می‌فرماید هر کسی مردم را بترساند چه زن یا شوهر یا بچه پدر و مادر را بترساند، یا یک مامور دولتی بی‌علت با این لباس و سردوشی‌ها سینه سپر کند و آدم بترسد، پیغمبر ﷺ در روایتی که در کتابهای مهم شیعه و سنی نیز نقل کردند، راجع به این شخص می‌فرماید که این شخص در روز قیامت وارد می‌شود در حالی که در روی پیشانی‌اش با خط درشت - که همه می‌توانند آن را بخوانند - نوشته است: «آیس من رحمة الله» یعنی این آدم از رحمت خدا به کل محروم است، آن هم در قیامتی که انسان گدای رحمت خداوند است.

## ادامه خاطره مربوط به منبر تهران

اما در مورد منبری که من در جوانی رفتم، من وقتی دیدم که جمعیت خالی شد به مدیر هیئت گفتم ببخشید من از هفته دیگر برای منبر این مراسم، نمی‌آیم چرا که درس دارم. او گفت: آقا ما تازه شما را پیدا کردیم مگر ندیدی که پای منبر شما چه خبر بود؟ گفتم: دیدم چه خبر بود ولی منبر من آزاردهنده این عالم الهی است؛ من بخواهم یا نخواهم طبیعتاً آزار

او شکست شخصیت او است. آن مدیر هیئت نیز اصرار فراوان نمود. لذا اگر بخواهم بعد از ایشان منبر می‌روم، لذا اگر مردم برای من منبر بروند ایرادی ندارد، چرا که من را نمی‌شناسند و در مورد من مطلبی را نمی‌گویند. اما در شرایط فعلی در حق ایشان قضاوت نابجا می‌شود. آنها گفتند که شما بیا و بعد از ایشان برو منبر. هفته بعد که من آمدم، ایشان منبر بود و پای منبر ایشان نیز بسیار شلوغ بود. از منبر که آمد پایین چهل پنجاه نفر رفتند. وقتی ایشان پایش را پایین گذاشت، من بلند شدم و راه افتادم، در راه که همدیگر را دیدیم ایشان فهمید که چه اتفاقی افتاده است. به آرامی در گوش من گفت برو از علمت و عمرت خیر بینی. لذا انسان باید بلد باشد که مانع چیست و آن مانع را رد کند. انسان باید کاری کند که همسر و فرزند و عروس و داماد، رفیق و ملائکه همگی دعاگوی انسان باشند که این دعاها انسان را بدرقه کنند و به پروردگار برسانند.

### سید علی شوشتری پای درس شیخ انصاری

اما در ماجرای آقا سید علی، شیخ انصاری چهره‌ای در نجف است. آقا سی علی به نجف می‌آید و به درس شیخ می‌رود و حدود ده سال می‌آمد جلوی منبر درس می‌نشست و هر چه به ایشان می‌گفتند تو خودت کم از شیخ انصاری نداری، می‌گفت خیلی کم دارم. شیخ هم برای ایشان احترام زیادی قائل بود و او را به عنوان استاد اخلاق خودش انتخاب کرد که حدّش به شاهراه وصل بود. شیخ که از دنیا رفت کل درس به آخوند ملاحسینقلی همدانی منتقل شد. یک درس بسیار مهم؛ آقا سید علی یک روز به خانه ملا حسینقلی آمد و گفت که شما حق ادامه دادن مسیر شیخ را نداری و خدا تو را برای فقه و اصول درس دادن، خلق نکرده است. این درس را تعطیل کن. جنابعالی در پرونده‌ات بین خودت و خدا مسئول تربیت نفوس هستی، برو بشین اهل الله بساز. فقه را آقا میرزا حسن شیرازی و آقا سید محمد فشارکی می‌گویند. صد مرجع پای درس شیخ پرورش یافته‌اند و موظفند که درسهای ایشان را بگویند. جنابعالی وظیفه نداری عمرت را هزینه فقه و اصول کنی. خودت خواندی و مجتهد جامع الشرائط هستی و بعد از شیخ هم شخصیت اول هستی اما این کار تکلیف تو

نیست. حقیقتا چقدر زیباست که آدم تکلیف خودش را بفهمد یا خدا به او بفهماند که باید در کسبش، در کارش، در معاشرت چه کار کند.

### تربیت نفوس توسط ملا حسینقلی همدانی

ملاحسینقلی گفت: چشم و تربیت را آغاز کرد و معرکه کرد. شاید حدود دویست تا سیصد مجله حوزه را اگر بخوانید تربیت‌شدگان مرحوم آخوند ملا حسینقلی را نوشتند و حتی علامه طباطبایی نیز از شاگردان آن مسیر و سلک و آن جاده است.

یک بار در قم یک روحانی از علامه پرسید که شما را به خدا چطور اینها تربیت شده بودند و چه شد که شما علامه طباطبایی شدید و اسم شما در همه دنیا پخش است و از فرانسه پرفسورها به تهران می‌آیند که شما را ببینند و چند کلمه از شما بشنوند. ایشان نگفتند که فقه و اصول آنها را کامل خوانده بود؛ ایشان فرمودند که دو مسئله من را تبدیل به علامه طباطبایی کرد؛ یکی نماز شب و دیگری هم توسل مرتب به حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام. ایشان فرمود که حسین من را به اینجا رساند نه کتاب. کتاب را همه می‌خوانند اما چرا همه اینگونه نمی‌شوند؟

### رفع موانع اولویت اول تقرب

این چهره‌ها می‌گویند اول بکوشید برای رفع موانع. یک سلسله از موانع را حضرت زین‌العابدین علیه السلام در ابوحمزه ثمالی نظام دادند که این مطالب بسیار دیدنی است. البته پرونده این بحث هم بسیار گسترده است. پنج مطلب را این بزرگواران یعنی آخوند ملا حسینقلی، ملا عبدالصمد همدانی، سید اکبر کربلایی و سید علی قاضی مطرح کردند که شما با این مطالب می‌توانید پرواز بکنید و هیچکدام از این موارد را هم از پیش خودشان نگفتند. اسامه ابن زید از رسول خدا سوالی پرسید و گفت یا رسول الله آسان‌ترین چیزی که به ما کمک می‌کند این جاده را طی کنیم تا به حق برسیم و به لقاء برسیم، به حوزه محبت پروردگار



برسیم، چیست؟ حضرت پنج مطلب فرمودند: «السهر الدائم<sup>۱</sup>» سهر یعنی بیداری، یکی از عللی که تو را واصل به حق می‌کند این است که برای خودت هر شب بیداری داشته باشی و نگویی خسته هستم یعنی این بیداری سحر باید تا آخر عمر انسان ادامه پیدا بکند.

### تاخیر استغفار حضرت یعقوب برای فرزندان

امام باقر می‌فرماید که ده فرزند یعقوب به یعقوب گفتند: ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا﴾<sup>۲</sup> ما بد کردیم، ما چهل سال تو را دچار فراق کردیم و آن همه بلا هم بر سر یوسف درآوردیم الان از خدا برای ما درخواست آمرزش بکن. قرآن می‌فرماید که به بچه‌هایش گفت: «قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي» الان نه، اما بعدا برایتان استغفار می‌کنم. امام باقر علیه السلام توضیح می‌دهند که چرا ایشان همانجا از خدا نخواست؛ ایشان پیغمبر خدا بود اگر چیز می‌خواست، خداوند ایشان قبول می‌کرد. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: ایشان مسئله آمرزش‌خواهی را به تاخیر انداخت تا سحر بیاید، به این دلیل که خدا بنا ندارد که دست رد به سینه کسی بزند. به این دلیل که در وقتی همه خواب هستند، ایشان بیدار است و خدا می‌بیند در حالی که بیدار بودن سحر را واجب نکرده است، این بنده بلند شده و با محبوب خود عشق دارد.

### وصول به حوزه محبت حق متعال

دومین مورد: «و الظَّمُّ فِي الْهَوَا جِرٍ» روزه در روزهای بسیار گرم و نه روزه ماه رمضان؛ منظور روزه دوشنبه پنجشنبه وقت‌های دیگر است اما در هوای بسیار گرم، که آن عرق درون آدم آلودگی‌ها را بشوید. سومین مورد: «كف النفس عن الشهوات» هر چی خواسته ضد خدا داری جلویش را بگیری، چهارم: «و ترک اتباع الهوی» با هوای نفست، با امیال غلط با غرائز غلط رابطات را قطع کنی و قهر کنی؛ و مورد پنجم نیز بسیار عجیب است: «و

۱. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۹۹.

۲. یوسف: ۹۷.

اجتناب من ابناء الدنيا» یعنی با پول پرست‌ها، دنیاپرست‌ها . کسانی که جز پول دغدغه دیگری ندارند، رفت و آمد نکنی که نفسشان آلوده است. اینها پیشنهادهای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای حرکت به سوی حق است.

### ماجرای امام زین العابدین علیه السلام و غلام

روز شهادت زین العابدین است. ایشان غلامی دارد که علاقه زیادی به این غلام دارد به این دلیل که این غلام آدم درست و باتقوایی است. در روایات دارد روزهایی که می‌خواستند برای کشاورزی بروند، این غلام را همراه خودشان می‌بردند، غلام می‌گوید من هر روز که می‌رفتم، امام هنوز کارش را شروع نکرده بود که بیل بردارد و آب راه بیندازد و درختها را اصلاح کند، ایشان می‌آمد پشت یک تخته سنگ و بسیار گریه می‌کرد. گفت من یک روزی به خودم جرات دادم و روبروی حضرت نشستم گفتم آقا این گریه‌های زیاد شما به صورتتان لطمه زده است و پای چشمتان را خراش داده است و بدنتان را لاغر ساخته است، یابن رسول الله حساب نمی‌فرمایید که ادامه این گریه‌ها به عمرتان خاتمه می‌دهد؟ امام سرشان را بلند کردند و در حالی که اشکشان می‌ریخت، فرمود یعقوب یعقوب دوازده پسر داشت و یکی از آنها گم شد، حتی او می‌دانست که این فرزند هم نمرده و زنده است، اما اینقدر گریه کرد که بینایی چشمش را از دست داد؛ اما می‌دانی که یک صبح تا بعدازظهر چه بلاهایی سر ما آمد، اصحاب پدرم یک طرف، هفده نفر از خانواده ما را جلوی ما سر بردند، حتی به بچه شش ماهه ما رحم نکردند. یعقوب که ندید چه بلائی سر یوسف آمد، ولی من همه اینها را دیدم. من دیدم که دو دست عمویم را از بدن جدا کردند، من فرق شکافته اکبر را دیدم. من بدن قطعه قطعه پدرم را در میان خاک دیدم. غلام من دیدم جلوی چشم من چطور این دخترها و زن‌ها را کتک می‌زدند.





جلسہ ہشتم

اہمیت عقل و ضرورت

اقامہ دلیل



## عقل و علم

وجود مبارک رسول خدا ﷺ روایاتی دارند که در این روایات کلمه افضل را به کار بردند. این کلمه به معنی برتر و بالاتر است. روایاتی که کلمه افضل در آن به کار گرفته شده است دو دسته هستند. ایشان گاهی کاری را افضل خواندند که تعدادی از کارها در ارزیابی آن حضرت که صحیح‌ترین ارزیابی است، افضل شناخته شده است؛ و گاهی افضل را در مورد انسان به کار بردند. مثلاً از حضرت سوال می‌کنند به نظر مبارکتان انسان افضل، بین مردم کیست؟ حضرت جواب می‌دهند کسی که عقلش کار می‌کند، آدم خردمند و آدم خردورزی است. این انسان همیشه با چراغ عقل که کمک به چراغ دین است، حرکت می‌کند. در روایات آمده است عاقل به این معنا دیندار هم هست. اما آیا مردم شرق و غرب با تمدنی که دارند، عاقل نیستند؟ باید گفت خیر به این دلیل که دین و عقل با یکدیگر ملازمه دارند، یعنی زلفشان به هم گره خورده است و هر کجا عقل هست دین هم هست و هر کجا دین هست، عقل هم هست، لذا عقل الهی در وجود بسیاری از مردم دنیا تعطیل است. اینها علم دارند و نه عقل، یعنی یک سلسله درس‌ها را به ذهنشان انتقال دادند و با همان‌ها کار می‌کنند و اختراع می‌کنند. جالب است که قرآن مجید وقتی از این مردم در هر دوره‌ای سخن می‌گوید، نمی‌فرماید: یعقلون، بلکه می‌فرماید: ﴿يَعْمَلُونَ طَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾<sup>۱</sup> علمی



دارند به ظاهر زندگی دنیا و علمشان هم کاربردی است و به جای قاطر و اسب و شتر و الاغ با کمک علم، دوچرخه و موتور و قطار و اتوبوس و سواری و هواپیما گذاشتند.

### فهم معارف در گرو عقل

کاری که عقل برای انسان انجام می‌دهد این است که انسان را به حقایق معنوی وصل می‌کند، خیلی جالب است قرآن مجید هر کجا مسئله توحید را مطرح می‌کند، علل و اموری که انسان را به توحید می‌رساند بیان می‌نماید. این آیه بسیار قابل توجه است. می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>۱</sup> این را برای کل مردم دنیا می‌گوییم که اگر قرآنم را به کوه نازل می‌کردم، می‌دیدید که در مقابل قرآن خشوع و فروتنی و افتادگی می‌کند.

### داستانی از مرحوم نراقی

اما این حقیقت، یعنی نازل شدن قرآن به کوه و خاشع و متلاشی شدن کوه در مقابل آن را جز عالمان و اهل معرفت درک نمی‌کنند. در ادامه داستان زیبایی را از مرحوم ملا احمد نراقی نقل می‌کنیم که این عالم کم‌نظیر و حکیم و عاقل و عابد و عارف و مولف، در دو تا کتابش این داستان را نقل کرده است. دو بار نقل کردن نیز اهمیت این موضوع را می‌رساند. ایشان با این حادثه فاصله زمانی زیادی نداشته است، شاید حدود صد سال؛ زمانی که این حادثه اتفاق افتاده در زمان نراقی دو نسل در ایران چرخیده است. چه بسا که کسی هم از آن زمان بوده که در زمانی نزدیک به نراقی مرده است. ایشان این داستان را در کتاب خزائن و در کتاب طاقدیس نقل کرده‌اند و در کتاب خزائن نیز به صورت نثر ذکر کرده‌اند. و در مقاله‌ای در خزائن درباره این حادثه حدود صد خط شعر گفته شده است و آدم می‌خواهد این ابیات را بخواند و زار زار گریه کند. ایشان می‌فرمایند که میر فندرسکی اولاً مسلط به زبان اردو و هند بود و در اصفهان زندگی می‌کرد. ایشان سفری به هند می‌روند و راحت



می‌توانستند با مردم تماس بگیرند. یک روزی در یک شهر پرجمعیت هند بت‌پرست‌ها به بتکده می‌روند و می‌بینند که ایشان دسته دسته به بتخانه می‌روند چرا که آن روز روز عید بوده است. ایشان هم با این افراد راه افتاد و در یک بتکده وسیع با سقف‌های بلند در بین جمعیت نشست. به قول ما مرجع تقلید این بت‌پرست‌ها بالای بلندی که ساخته بودند می‌آید و وقتی می‌رود بالا همان مسائل خودشان را می‌گوید. بعد به یکباره چشم این آقا در وسط جمعیت می‌افتد به قیافه‌ای که قیافه هندو و قیافه بت‌پرست‌ها نیست و از همان بالای بلندی می‌گوید ای آقا! تو جزء ما نیستی؟ جناب میرفندرسکی می‌گوید خیر؛ آن آقا می‌پرسد که چطور آمدی بین ما؟ گفت سفری آمدم امروز دیدم دسته دسته مردم به بتکده می‌آیند من هم آمدم ببینم چه خبر است. چقدر خوب است که آدم درجا وارد قضاوت و داوری نشود. من در هواپیما نشسته بودم و شخصی کنار من بود. گفت من را نصیحت کن جوان هم بود، گفتم چه کاره هستی؟ شغلش را گفت. گفتم سعی کن تا آخر عمرت دیرداور باشی، مسائل زیادی را می‌شنوی، بگذارید مسئله‌ای را که شنیدید کامل برایتان روشن بشود. تبیین یعنی روشن شدن کامل، قرآن مبین یعنی قرآن روشن، یعنی قرآن روشنگر. لذا ممکن است دو سال صبر کنیم، بعد حقیقت روشن بشود که اگر راجع به فردی می‌گویند دزد است، روشن شود که دزد نیست. دنبال مردم راه نیفت و تو هم بگو این شخص دزد است. آن جوان گفت اگر اینگونه باشد که پرونده تمام انسان‌ها به اندازه کوه‌ها سنگین است، گفتم بله سنگین است، به این دلیل که من و تو، اهل قرآن که نیستیم، اهل خودمان هستیم. قرآن می‌فرماید که زبان کسی اگر به حرف زدن باز شد، اگر به حقیقت عادل است قبول کن چون آدمی که روح عدالت در او است، دروغ نمی‌گوید، دروغ هم نمی‌بندد، دروغ هم نمی‌سازد، شنیده‌ها را هم پخش نمی‌کند. آدم عادل طبق آیات قرآن مجید به هر حرفی گوش نمی‌دهد.

### ضرورت اقامه دلیل بر تمام ادعاها

اما در ماجرای جناب میرفندرسکی آن بزرگ برهمنی خیلی زود قضاوت کرد، از همان بالای بلندی به میر گفت صددرصد دین شما باطل است. اما او از کجا فهمید که صددرصد این

دین باطل است؟ حرفهای این دین را هم ببین و فکر کن. اما میر نگفت که دین شما صددرصد باطل است. این نوع بیان به جنگ لفظی ختم می‌شود که فایده‌ای ندارد. وقتی عقل به آدم کمک می‌دهد، حقیقتا چه دنیایی برای آدم می‌سازد! گفت شما که می‌گویید صددرصد دین ما یعنی دین اسلام باطل است، آیا دلیل داری؟ آدم عاقل تابع دلیل است، این موضوع نیز بسیار زیباست. خداوند به پیغمبر ﷺ می‌گوید هر بی‌دینی، لائیکی، مشرکی، بت‌پرستی، کافری که با تو حرف زد و گفت دین و قرآن تو باطل است، حرفهایشان را تا انتها بشنو، وقتی که هیچ حرفی نداشتند، پاسخ آنها را بده. به آنها بگو: ﴿هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾<sup>۱</sup>، من تمام حرفهای شما را شنیدم اما ادعای خدا را با دلیل اثبات کنید. لذا اگر می‌گویید که من پیغمبر نیستم، دلیلتان چیست؟ یا اگر می‌گویید که قرآن من دست نوشته خودم است، دلیلتان چیست؟ دشمن هم که بر صحبت خود دلیل نداشت و با همین بحث زیبایی عاقلانه حکیمانه یا دشمن مسلمان می‌شد یا دیگر حرف را ادامه نمی‌داد و می‌رفت. لذا روش حرف زدن، روش گفتار و حتی روش شنیدن را کتاب خدا یاد داده است. می‌فرماید آنچه را که می‌شنوی ببین آیا گوینده عادل است؟ خداترس است؟ یعنی روی حرفهای خود حساب می‌کند؟ یعنی یقین دارد که یک کلمه از دهانش بیرون آید در پای او ثبت می‌شود؟ این شخص راست می‌گوید. اما حرف را از توده مردم قبول نکن. اگر شنیدی حرفی را برو آن را روشن کن و از جانب خودت قضاوت و داوری نکن. جناب میرفندرسکی به آن بزرگ برهمن گفت اگر دین ما باطل است، دلالت را اقامه کن ما تابع دلیل هستیم، اگر دلالت دلیل متین و درست و قوی بود، من از اسلام دست می‌کشم و برهمن می‌شوم. اینگونه صحبت کردن بسیار باارزش است، معنی ندارد که ما تند می‌کنیم و بگوییم که تو دروغ می‌گویی؛ می‌گوییم تو راست می‌گویی اما اگر می‌توانی حرف خود را با دلیل ثابت کن. آن برهمن گفت روشن‌ترین دلیل این است که آیا این معبد ما را می‌بینی؟ این بتکده را می‌بینی؟ دو هزار سال است که برپاست و این کلمه را مدتهاست که می‌بیند و هیچ اتفاقی



برای آن نیفتاده است. بعد از سخنرانی من با همدیگر می‌رویم همه جای آن را ببین نه ترکی خورده، نه در مرز ریزش قرار گرفته است. سالم است. اما وقتی شما یک مسجد که بعد از چهل یا پنجاه سال ترک می‌خورد و طاق آن مشرف به خرابی می‌شود و مجبور هستید که دائم در مسجدهایی که دارید بنایی کنید و با بنایی آن را تقویت کنید که خراب نشود. سلامت دو هزار ساله بتکده ما دلیل بر درست بودن دین ما است و خرابی مساجد شما هم دلیل بر بطلان دینتان است. میر گفت که اتفاقاً خرابی مسجدهای ما دلیل بر سلامت صددرصد دین ما است. ولی اگر اجازه بدهی من فردا بیایم آن آیاتی را که ما در مساجدمان می‌خوانیم و به مساجد ما فشار می‌آورد و دیوارش می‌ریزد، مقداری از آنها را در اینجا بخوانم. آن بزرگ برهنم هم گفت هر چی می‌خواهی بخوان. گفت باشد وعده من و تو و کل این جمعیت فردا در همین بتکده باشد. در جایی که شعرها شروع می‌شود، آدم می‌خواهد زار زار گریه کند از بس که این اشعار عالی است.

### گریه و سوز جناب میرفندرسکی

از اینجا به بعد مرحوم نراقی می‌گوید آن شب میر یا در مسافرخانه یا یک اتاقی که گرفته بود، سرش را به سجده گذاشت و گفت: خدایا این وعده‌ای که من به این بزرگ برهن‌ها دادم که من فردا می‌آیم آنهایی که در مسجدهای خودمان می‌خوانیم، اینجا می‌خوانم، محبوب من! من وعده ندادم بلکه تو این وعده را به دل‌م انداختی و تو به من الهام کردی، تو من را از درون راهنمایی کردی که این حرف را بزنم، من فردا می‌روم و این آیات را می‌خوانم، اگر هیچ اتفاقی نیفتاد که آبروی دینت می‌رود و نه آبروی من؛ من که هستم؟ من که نمی‌خواهم اینجا بمانم. بعد می‌گوید خدایا هر کسی را در آب دریا بیندازند اگر شنا بلد نباشد، خفه می‌شود، اما مگر تو به مادر موسی الهام نکردی که بچه هفت هشت روزه را در دریای نیل بیندازد. مگر با الهام تو موسی سالم از این همه امواج آب در آغوش فرعون نرفت؟ من که برای دین تو از مادر موسی کمتر نیستم! می‌گوید که جناب میرفندرسکی تا صبح نخوابید و گریه می‌کرد. واقعا هم این مطلب صحیح است، من خودم



## سلوک الهی، بایدها و نبایدها

در زندگی خودم دیدم که این را گریه بر هر درد بی‌درمان دواست. چشم گریان، چشمه فیض خداست:

تا نگرید ابر کی روید چمن      تا نگرید طفل کی جوشد لبن

گریه آسمان چقدر سودمند است که سدها و قنات‌ها و چاه‌ها را پر می‌کند و درختها را زنده می‌کند. جناب میرفندرسکی تا سحر گریه کرد، فردا آمد و دید که جمعیت دوبرابر دیروز است، این بزرگ برهمن همه را دعوت کرده که حسابی آبروی دین برود. آن برهمن زود قضاوت کرد و به اشتباه افتاد. آنجا دیگر لازم نبود که میر فندرسکی رو به قبله بایستد، فقط تصمیم گرفت دو رکعت نماز بخواند که قرآن در آن است. لذا ببینید که چقدر قرآن در نماز مهم است که به ما واجب کرده است در شبانه روز ده بار این قرآن را تکرار کنیم و این قرآن را در نماز قرار داده است که ما دائما با قرآن در رابطه باشیم و قرآن اگر به کوه نازل می‌شد آن را متلاشی می‌کرد. ما در هر شبانه روز ده بار این قرآن را می‌خوانیم و این قرآن باید دل ما را تکان بدهد. یکی از آیاتی که مستحب است قبل از نماز آدم بخواند این آیه است: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا﴾ وجه یعنی همه وجود خودم را رو به خدا قرار دادم، رو به کسی که آفریننده همه آسمان‌ها و زمین است.

## کن فیکون شدن بتخانه با خواندن قرآن

جناب میرفندرسکی شروع به خواند کرد و هنوز آیه تمام نشده بود که بتکده شروع به لرزیدن کرد و اول از همه آن بزرگ برهمن فرار کرد و بعد هم مردم در نهایت هم خود میر فندرسکی آخرین نفری بود که از بتخانه بیرون آمد و کل بتکده کن فیکون شد و تنها گرد و خاک بالا رفت. میرفندرسکی به آن برهمن گفت دلیل بر سلامت دین ما قدرت معنویتش است که ساختمان شما طاقت نیاورد، اما شما هر چه در این ساختمان خواندید به یک آجرش هم اثر نکرد، لذا معلوم می‌شود در حرفهای شما چیزی پیدا نمی‌شود. از آن روزگار آن





منطقه بالکل مسلمان شدند و گسترش اسلام در هند کار یک روز این آخوند شیعه بود. لذا اهل معرفت می‌فهمند که بار معنویت قرآن اینگونه است.

### افضل مردم در کلام رسول الله ﷺ

اما یا رسول الله افضل در مردم کیست؟ فرمود: عاقل. در کارها افضل چیست؟ افضل کارها چیست؟ افضل کارها این است که بین خودت و پروردگار موانع را برطرف کنی، جهاد نفس افضل کارهاست.

### خداوند جفاکار نیست

پروردگار می‌فرماید بنده من اگر وضو نگیرد، جفاکار است، اگر وضو بگیرد و من را عبادت نکند، جفاکار است، اگر عبادت کرد و بعد از عبادتش دعا نکند، جفاکار است، اگر دعا کرد و من جوابش را ندادم، من جفاکار هستم. یعنی من جواب می‌دهم چون من خدای جفاکاری نیستم. همه ما وضو داریم، نماز صبح‌مان را هم خواندیم، آمدیم در مجلس علم و معرفت هم شرکت کردیم، حالا اگر دعا بکنیم و مستجاب نشود خدا جفا کرده است.

### توسل به زینب کبری ؑ

یک نامه امام زمان ؑ به یکی از چهره‌های برجسته دارند با خط خودشان نوشته‌اند و من این را در یک کتاب دیدم. امام نوشتند در مشکل‌ترین مشکلات و گره‌ها وقتی دعا می‌کنید و می‌خواهید آن مشکل حل شود، خدا را به زینب کبری قسم بدهید. کیست این خانم؟ امام زمان می‌داند و ما نمی‌دانیم که ایشان کیست. خدایا به حقیقت زینب کبری ما و زن و بچه‌هایمان، نسلمان، هر کسی از ما تا قیامت به وجود می‌آید، به خودت برسان. زینب کبری ؑ کنار خیمه ایستاده و می‌بیند که ابی عبدالله به سفر غیرقابل برگشت می‌رود. ایشان وقتی امام را می‌دید، آرام اشک می‌ریخت ابی عبدالله که از نظرش پنهان شد نشست روی خاک و ...





جلسه، مقسم

بیان موانع در مسیر تقرب به خداوند



بخش عمده‌ای از آیات قرآن و روایات در بیان موانع راه خداست. از زمان آدم تا الان بندگان بودند که علاقه داشتند صراط مستقیم را طی کنند و به ثمرات طی این صراط برسند که در قرآن نیز شرح حال آنها بیان شده است. لقاء الهی سرانجام است. البته همه ما می‌دانیم که این لقاء دیدار، دیدار چشمی نیست، بلکه قلبی است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: مثل اینکه برای چشمتان برای سرتان دو چشم هست، برای قلب‌تان هم دو چشم هست، لذا مثل اینکه دو چشم سر به بیماری کوری می‌خورد دو چشم قلب هم به بیماری کوری مبتلا می‌شود. در قرآن مجید تعبیر کوری قلب آمده است. این ملاقات ملاقات معنوی است و ظهور این ملاقات نیز در قیامت است و در این دنیا نیست. مانعی که در راه لقاء هست، در آخرین آیه سوره مبارکه کهف بیان شده است، این آیه بسیار زیبا است. عمده‌ترین حرف آیه نیز بیان همین مانع است که اگر در زندگی انسان باقی بماند لقاء حاصل نمی‌شود. لذا این موانع بسیار خطرناک هستند و مردم را عقب می‌اندازند. اما این نگاه‌ها برای علاقه‌مندان و دوست‌داران و عاشقان این مسائل کاربرد دارد و بیشتر مردم تاریخ دنیا، اهل این مسائل نیستند. اما این مسائل برای ما ارزش بسیاری دارد که موانع را بشناسیم و در مقام برطرف کردن این موانع برآئیم که امری قابل تحقق است.



### سه مانع در عالمان مسیحی زمان پیامبر ﷺ

یک روز چند مسیحی به مدینه آمدند و مثل اینکه ورود آنها در روز یکشنبه بود. اینها به مسجد پیغمبر ﷺ آمدند و نماز خودشان را خواندند، وقتی نمازشان تمام شد، پیغمبر آنها را صدا کرد و فرمود شما آدم‌های عالمی هستید، اما سه مانع در زندگیتان است که محال است مسلمان و آدم درستی بشوید. علم دستگیره نجات نیست، علمی که دستگیره نجات است علم به معارف الهیه است و عمل به معارف علوم دیگر مرکب نیست که آدم را به لقاء حق برساند. یعنی اگر کسی فوق تخصص گوش و حلق و بینی است و در دنیا هم مشهور است اما عمل گوش و حلق و بینی یک سانتی متر هم آدم را به طرف خدا نمی‌برد. بله اگر این متخصص گوش و حلق و بینی ماهی ده بیمار فقیر ضعیف را بپذیرد و آنها را درمان کند و پولی هم بابت این موضوع نگیرد و این معامله را با خدا انجام دهد، در آن صورت این علم به این شکل کلید نجات و برنده انسان در راه است. بقیه علوم نیز چنین هستند. اما آنچه که نجات کامل وابسته به آن است، آگاهی به معارف و عمل به معارف است.

### شناخت کامل علمای مسیحی و یهودی از پیغمبر ﷺ

پیامبر ﷺ به آنها فرمود: شما عالم هستید و درس خواندید و دانشمند هستید، اما مسلمان نمی‌شوید، یعنی نه اینکه اسلام را نفهمید، می‌فهمید؛ حتی در قرآن می‌فرماید که این مسیحی‌ها و یهودی‌های مدینه زمانی که پیغمبر به مدینه آمد، **﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبَاءَهُمْ﴾**<sup>۱</sup> به همان کیفیتی که بچه‌هایشان را می‌شناختند، پیغمبر را می‌شناختند به این دلیل که در تورات و انجیل اوصافش را دیده بودند و کسانی که بلد بودند می‌دیدند این اوصاف با این شخص تطبیق کامل دارد. آیه شریفه می‌فرماید: **﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ**



مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ<sup>۱</sup> یعنی از زمان موسی و مسیح تا زمان پیغمبر یهودیان و مسیحیان نسل به نسل پیغمبر را به خوبی می‌شناختند. وقتی پیغمبر به مدینه آمد آن نشانه‌هایی که در تورات دیده بودند یا از کشیش‌ها و خاخام‌ها شنیده بودند بر پیغمبر تطبیق کردند و قرآن مجید هم می‌گوید که بدترین بلاها را این روحانیون بی‌دین سر دین آوردند.

### انحرافی که بزرگان مسیحی در دینشان ایجاد کردند

و از آنجا که مردم به این افراد اعتماد می‌کنند، به حرفشان نیز گوش می‌دهند. این مسیحی‌ها و یهودی‌ها نزد علمایشان، می‌آمدند و می‌گفتند که پیغمبر آخرالزمان همین شخص است که تمام این نشانه‌هایی که شما در منبرها گفتید و ما در تورات و انجیل شنیدیم در این شخص است. بزرگان‌شان می‌گفتند که گول نخورید، ﴿الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> کامل راه را می‌بستند، مردم بدبخت هم باور می‌کردند و می‌گفتند آن پیغمبر هنوز نیامده، اما چرا این کار را می‌کردند؟ به این دلیل که در مسیر حق مانع داشتند. پیغمبر ﷺ نیز به این عالمان مسیحی که صورت جداگانه در مسجد ایستادند و خودشان عبادت کردند، چیزی نفرمود و مانع آنها نشد چرا که اسلام دین محبت و دین نرمی است. دین رفق و مداراست، مگر اینکه دشمن کار را به جنگ بکشد که در آن صورت اسلام دین دفاع می‌شود. گفت شما عالم هستید یعنی خوب من را می‌شناسید و می‌دانید که من پیغمبر هستم، به این دلیل که نشانه‌های من در تورات و انجیل هست. ولی به سه علت یعنی سه مانع شما مسلمان نخواهید شوید؛ این روایت برای زمانه امروز نیز بسیار مهم است. فرمود یک علت این است که شما رو به حق نخواهید آورد و مسلمان نخواهید شد. خوردن گوشت خوک است یعنی لقمه حرام، این لقمه نمی‌گذارد که شما حرکت کنید. لقمه حرام آدم را متوقف می‌کند. کسی که از حرام نخورد، این نخوردن حرام سبب نورانیت باطن است.

۱. اعراف: ۱۵.

۲. هود: ۱۹.

## داستانی درس آموز از یک مرد عمده

من بسیار علاقه دارم که این داستان را یک زمانی مفصل بگویم که اولین بار هم در کتاب ملا اسماعیل سبزواری که از علمای بزرگ تهران بود و شدید هم با دولت قاجاریه مخالف بود، آورده است. مخصوصا با حکومت ناصر قاجار که بد حکومتی بود، یعنی حکومت بسیار ظالمانه‌ای بود. چهل و نه سال در این مملکت حکومت کرد و زمینهای این مملکت را بر باد داد. به دین مردم نیز لطمه فراوانی خورد، این شخص با روحانیت شیعه هم به شدت مخالف بود. اسنادش هم موجود است. لذا این جهت را نبینید که برای امام حسین علیه السلام شعر گفته است. این ناصرالدین این عالم بزرگ را به سبزواری تبعید کرد که آن وقت سبزواری منطقه کویری بود و در بیابان قرار داشت و باران زیادی نمی‌آمد و با قنات‌های معمولی مردم زندگی می‌کردند. ناصرالدین شاه به خیال خودش ایشان را تبعید کرد که آنجا حسایی زجر بکشد. زمانی هم که ایشان به آنجا تبعید شد کسی ایشان را نمی‌شناخت. دو اتاق تیر چوبی اجاره کرد و چند کتاب نوشت که نام آنها شیطان، ملائکه، بهشت و جهنم، بودند. انشای این کتب بسیار قدیمی است اگر کسی حوصله کند و این مسائل را به قلم روز برگرداند، اثر خوبی پدید می‌آید. آخر داستان این است که کسی داشت می‌مرد. عمده و کارگر بود، کارگر ساختمان و وضع مناسبی نداشت. اما پدری داشت که در ثروت غوغا بود اسم نحس پدرش هم در این کتاب نوشته شده است. آن آقای که پرستاری از این فرد می‌کرد، متوجه شدند که دیگر نفس‌های آخر این مرد است گفت دکتر برایت بیاورم؟ گفت: نه! دکتر من امیر المومنین علیه السلام است او می‌آید. اما نفس‌های آخر به پرستار گفت مرا بلند کن که مولایم وارد خرابه شد. این مرد از کل مال دنیا یک انگشتر داشت که در دستش نمی‌انداخت و این انگشتر قیمتی هم بود. یک بیل و یک کلنگ و یک زنبیل داشت، گفت من الان می‌میرم و همین حالا تو من را دفن کن این بیل و کلنگ را بفروش و پول زحمتت را بردار من نمی‌خواهم که من را کفن و دفن کنی. اما کاری برایم بکن، اینجا بصره است، من متولد بغداد هستم و پدر خبیث من هم فلان کس





است که دین ندارد، این انگشتر را او به من داد، این انگشتر در جنس‌های من مانده است که اگر به بغداد رفتی، به او بده و بگو قیامت جواب این انگشتر را هم خودت بده.

### ادامه ماجرای دیدار علمای اهل کتاب با پیغمبر ﷺ

پیغمبر ﷺ به این علماء فرمود که شما عالمان دین مسیح را می‌شناسید اما مسلمان نمی‌شوید به این دلیل که سه مانع دارید. یکی از این موانع خوردن گوش خوک است. آیات و روایات ما روی لقمه حرام تمرکز فراوانی دارند در حالی که روی حرام‌های دیگر کم تمرکز کردند. لذا یک مانع، مانع شکم است. یک مانع اعتقادی هم دارید که آن مانع هم نمی‌گذارد شما مسلمان شوید یعنی این موانع شما را به جهنم می‌برد. این مانع چنین است که شما مسیح را پسر خدا می‌دانید؛ خداوند جسم نیست، زن ندارد. مزخرفاتی از پیش خود ساختید که چون عیسی چون پدر نداشته، پس پسر خداست. اما هر کسی که به صورت معجزه به دنیا آمد و پدر نداشت و مادرش شوهر نکرده بود، پسر خداوند است؟ پس چرا رنگ و بویی از خدا در او نیست؟ عیسی می‌خورد، می‌خوابد، مریض می‌شود و می‌میرد، اما خداوند این صفات را ندارد. این نیز مانع دیگریست در راه مسلمان شدن شما.

### مانع اهل سنت در رسیدن به ایمان حقیقی

این گره اعتقادی، بسیار عجیب است. حدود یک میلیارد نفر از کسانی که ادعا دارند، مسلمان هستند، معتقدند که امیرالمومنین ﷺ به جانشینی پیغمبر معرفی نشد. یعنی در نگاه این جماعت علی امام نیست و تنها خلیفه چهارم است. اولی با رأی بر سرکار آمده است، احتمالاً با سی تا چهل رای این امر حاصل شده است و تمام مردم مدینه به ایشان رأی ندادند، دومی هم که با رأی بر سر کار نیامده است و با وصیت رفیقش بر سرکار آمده است. این افرادی که ادعای اسلام دارند، می‌گویند اگر علی هم بر سرکار آمده با رأی مردم آمده ولی امام نیست، معصوم هم نیست، لذا هر جا در کتابهایشان نوشتند اسم حضرت را یا در سخنرانی‌هایشان می‌گویند: علی رضی الله عنه، یعنی خدا از او راضی بشود، به این دلیل که



## سلوک الهی، بایدها و نبایدها

در نگاه آنها گویی علی یک عیب‌هایی داشته است. اما آیا این اعتقاد می‌گذارد آدم یک سانتی متر در صراط الهی حرکت کند؟

### علی علیه السلام در کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله

علی ابن ابیطالبی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به او می‌فرماید: علی جان من مبعوث به رسالت شدم برای کل انسان‌ها تا قیامت، ولی خدا من را برای تو به صورت خصوصی فرستاده است. نقل کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «انّ هذا و شیعتہ هم الفائزون»<sup>۱</sup>. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد علی می‌فرماید که او وارث علمی من است. همه این موارد را هم اهل سنت نقل کردند، اما در عین نقل همه اینها می‌گویند که علی امام نیست، بلکه رتبه چهارم امت است. یعنی در نگاه اینها اول اولی است، دوم دومی است، سوم سومی است و علی علیه السلام مقام چهارم است.

### بیان سوزناک امیرالمومنین علیه السلام

امیرالمومنین علیه السلام جمله سوزناکی دارد که می‌فرماید: «الدهر انزلنی ثم انزلنی حتی قیل علی و معاویة<sup>۲</sup>» این روزگار من را پست کرده، تا جایی که مردم در گفتگوها من را هم وزن این آدم قرار دادند. چنین اعتقادی بدترین مانع است که در آن علی امام نیست و آن سه نفر هم خلیفه پیغمبرند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به این آخوندهای مسیحی فرمود که شما اعتقاد دارید عیسی پسر خداست، فلذا مسلمان نمی‌شوید زیرا مانع دارید؛ و مانع سوم شما هم این است که شما صلیب پرست هستید. صلیب به گردن پاپ و مردان و زنان مسیحی دیده می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود صلیب مانع شماست به این دلیل که شما صلیب را مقدس می‌دانید در

۱. الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹.

۲. ابن ابی الحدید شرح تهج البلاغه ج ۲۰ ص ۳۲۶ (نشر کتابخانه آیه الله مرعشی چاپ اول ۱۳۳۷ ش) و مقدّس اردبیلی حدیقة الشیعة ج ۱ ص ۲۰۸ (انتشارات انصاریان چاپ سوم ۱۳۸۳ ش).



حالی که اصلا صلیبی وجود نداشته است و ماجرای صلیب دروغ است. در سوره آل عمران می‌فرماید: ﴿وما قتلوه﴾<sup>۱</sup> این که کلیسا می‌گوید مسیح را کشتند و او را به صلیب کشیدند، از اصل دروغ است.

### پرستش دروغ، مانع مسیحیت برای ایمان حقیقی

شما دروغ می‌پرستید و چگونه این پرستش دروغ می‌گذارد، شما مسلمان بشوید؟ اگر گوشت خوک یعنی لقمه حرام را حذف کنید، اگر این اعتقاد ناروا را که عیسی پسر خداست، حذف کنید، اگر این تقدس صلیب و پرستش صلیب را از زندگی بردارید در آن صورت من شما را دعوت می‌کنم که مومن بشوید و الا مومن نمی‌شوید. این که قرآن مجید و روایاتمان بیشتر به بیان موانع پرداختند به این دلیل است که سخن گفتن از مسلمانی و ایمان و اعتقاد با بودن موانع معنا ندارد. موانع باید کنار برود بعد قرآن بفرماید که جنابعالی مومن هستی، یا جنابعالی اهل بهشت هستی و تا زمانی که مانع باشد این صحبتها جایی ندارد.

### بی‌حجابی مانع بزرگ در راه ایمان

قرآن مجید حجاب را مطرح کرده است که بعضی معتقدند که مطابق چهارده آیه و برخی دیگر قائل هستند که مطابق بیست و پنج آیه ضروری دین است. حجاب در قرآن هم با لغت جلاب آمده است. جلاب یعنی شمد یعنی چیزی که از سر زن تا پایش را بپوشاند، قرآن می‌فرماید که معنی جلاب، شمد است. لذا زن باید حجابی داشته باشد که هیچ قسمتی از بدن او پیدا نباشد و تنها حجاب اسلامی اعتبار دارد و حجاب غیر اسلامی یک تعبیر ساختگی است. بی‌حجابی زن و دختر قطعاً مانع از این است که بتوانند در صراط مستقیم حق حرکت بکنند وقتی مانع وجود دارد به کجا بروند؟

۱. نساء: ۱۵۸.

## بررسی آیه آخر سوره کهف

در آخرین آیه سوره کهف آمده است که عده‌ای از زمان آدم تا به امروز می‌خواهند که به لقاء حق برسند و این صحبتها برای آنها مهم است. کسانی که که کاری به خدا ندارند که این حرفها هم ربطی به آنها ندارد. آیه می‌فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾<sup>۱</sup> یعنی بی‌نماز به لقاء من نمی‌رسد، بی‌روزه به لقاء من نمی‌رسد. کسی که از پرداخت خمس بخیل است، بخل مانع است و چنین شخصی به لقاء من نمی‌رسد. بی‌حجاب و مال مردم‌خور به لقاء من نمی‌رسد. کسی که ریاکار است، یعنی در عبادت من شریک آورده است نیز به لقاء من نمی‌رسد. این شخص رو به قبله ایستاده و نماز می‌خواند نظرش هم به این است که سایریت بگویند که عجب نمازی می‌خواند. چنین شخصی در عبادت من شریک آورده است و این شخص به لقاء من نمی‌رسد. بر طرف کردن موانع نیز بسیار سخت است.

## دعای پایانی

باز هم دعا بکنیم که دعای بعد از وضو، بعد از نماز، بعد از شرکت در مجلس علم، و مخصوصاً و مخصوصاً دعای همراه با گریه بر ابی عبدالله الحسین علیه السلام مستجاب است. خدایا به حقیقت قسم موانع بین ما و خودت را چه آنهایی که می‌دانیم و چه آنهایی که نمی‌دانیم برطرف بفرما. اینگونه نباشد که قیامت از قبر که بیرون آمدیم، برای هم‌نشینی با اهل بیت مانع داشته باشیم. باید در توسلات به آن قدرتمندی متوسل شویم که امثال علامه مجلسی وقتی مشکل برایشان پیش می‌آمد، زن و بچه را جمع می‌کردند و به این قدرتمند توانمند متوسل می‌شدند. اعتقاد هم داشتند و درست هم بود و گره کارشان باز می‌شد.



جلسه هشتم

قدم‌های حرکت در مسیر قرب الهی



در ابتدای سخن در رابطه با حرکت به سوی حق و لقاء حق، چند جمله از جامعه کبیره و دعای ندبه را بررسی می‌کنیم. باید بدانیم که این مسیر چه موانعی دارد و چه اموری انسان را از حرکت بازمی‌دارد. در بررسی‌هایی که من توفیق داشتم انجام بدهم که روشن سازم قدم حرکت در این راه چیست اولاً می‌شود فهمید که باید چند قدم طی کرد تا به لقاء الهی رسید یعنی چشم دل در قیامت به زیارت جمال نائل بشود. این چند قدم را هم در فرمایشات رسول خدا دیدم و هم در فرمایشات امیر المومنین. که هر دو بزرگوار یک نوع راهنمایی کردند.

### راهنمایی پیغمبر و امیرالمومنین

راهنمایی پیغمبر ﷺ کنار دفن یک میت بود و راهنمایی امیر المومنین عنه السلام به مردم بود. این راهنمایی‌ها با یک رده‌بندی بسیار زیبا و قوی مطرح شد که روشن می‌ساخت که قدم اول چه باید باشد و قدم دوم و قدم سوم چگونه باید شکل بگیرد. این دو بزرگوار نیز بهترین و قوی‌ترین و دقیق‌ترین سالک الی الله بودند و به لقاء حق رسیدند. قدم اولی که آدم را به خدا نزدیک می‌کند. اجتناب المحارم، یعنی دور ماندن از حرام‌های الهی است. قدم دوم که بعد از این قدم اول قدم بسیار مهمی است مطابق تعبیر پیغمبر بر سر قبری که داشتند مرده‌ای را در آن دفن می‌کردند، احتمال المکارم است. احتمال یعنی برداشتن و



به دوش کشیدن، اما در روایت باید به آراسته شدن به ارزشهای اخلاقی معنا کرد که در روایت خود رسول خدا هم آمده است: «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق<sup>۱</sup>» من مبعوث شدم برای اینکه ارزشهای اخلاقی شما را کامل کنم.

## معرفی کتاب در زمینه ارزشهای اخلاقی

در زمینه ارزشهای اخلاقی نیز تقریباً بهترین کتاب که ترجمه هم شده است، جامع السعادات مرحوم ملا مهدی نراقی است، ایشان این کتاب را به خوبی نظام دادند؛ و مختصرتر از این کتاب، کتابی است که نزدیک به یک قرن و نیم قبل از مرحوم نراقی نوشته شده است که نام آن حقایق و اثر فیض کاشانی است. حدود چهل سال قبل یکی از دوستان من در مشهد این کتاب را ترجمه کرده بود و خودش هم در این مسیر بود. هر وقت که من به مشهد می‌رفتم نمی‌گذاشتم که ایشان پیش من بیاید، ایشان بسیار مصرّ بود که بیاید اما من قبول نمی‌کردم. من می‌دانستم که رفتن پیش او و نگاه کردن به او عبادت است. به این دلیل که زیارت مومن آن هم مومن عالم آن هم مومن عالم عارف آن هم مومن عالم عارف عامل زاهد زیارت خداست.

## ارزش مؤمن در روایات

در یک روایات جالبی آمده است که پروردگار عالم درباره مومن می‌فرماید: «من أهان لی ولیّی فقد بارزنی بالمحاربة<sup>۲</sup>»، هر کسی مومنی را خوار کند، من را خوار کرده، در روایت دیگری آمده است: «یا من سبّ مومنا فقد سبّنی<sup>۳</sup>» هر کسی به مومن ناسزا بگوید به من ناسزا گفته است و در روایتی دارد که خداوند خطاب به موسی ابن عمران می‌فرماید: مریض شدم چرا به عیادتم نیامدی؟ برهنه بودم چرا من را نپوشاندی؟ گرسنه بودم چرا من را سیر نکردی؟

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۷.





موسی ابن عمران از گفتار پروردگار تعجب کرد و گفت خدایا اینهایی را که فرمودی متوجه نمی‌شوم؛ مگر خدا هم بیمار می‌شود؟ خطاب رسید مومنی که بیمار بود به عیادتش نرفتی! مثل این است که من بیمار شدم و به عیادت‌م نیامدی؛ مومنی را که برهنه بود، نپوشاندی، مثل این است که من را نپوشاندی. لذا مؤمن تا این اندازه ارزش دارد.

### قدم سوم مسیر تقرب الهی

ارزش‌های اخلاقی به مومن ارزش می‌دهد. لذا این ارزش‌ها قدم دوم هستند. پس با اجتناب، المحارم و احتمال المکارم دو قدم پیش می‌رویم. قدم سوم اداء الفرائض یعنی انجام واجبات، واجبات سه گونه است. اول واجبات بدنی است، که بدن باید انجام بدهد مثل نماز و روزه و حج؛ دوم یک واجب مالی است مثل زکات، مثل خمس، مثل نفقه زن و بچه که این موارد نیز واجب الهی هستند که اگر آدم پول هزینه نکند آن واجب را ترک کرده است و انجام نداده است. واجب سوم هم واجب حقوقی است، مثل حق پدر و مادر، حق زن به شوهر، حق شوهر به زن حق بچه‌ها به پدر و مادر.

### عشق دو طرفه بین خدا و بنده

این دو بزرگوار خودشان سالک الی الله بودند و به تمام مقامات سلوک هم رسیدند، دارند ما را راهنمایی می‌کنند که با سه قدم به لقاء حق می‌رسید، لذا کسی که دوست دارد به لقاء حق برسد، خدا هم عاشق است که به لقاء بنده‌اش برسد. یعنی این عشق دو طرفه است و عبد عاشق لقاء حق است، حق عاشق لقاء عبد است. در قرآن مسائیل طرفینی فراوانی بیان شده است، که تحقق یک طرف در گرو تحقق طرف دیگر است. اصلاً برخی روابط به صورت یک طرفه تحقق نمی‌یابند. و جالب هم این است که از طرف عبد باید طرف اول شروع بشود تا طرف دوم که پروردگار است آن حقیقت را محقق سازد. مثلاً در سوره بقره همین مسئله دو طرفه را می‌خوانیم که می‌فرماید: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ شما دل به من بدهید، من

## سلوک الهی، بایدها و نبایدها

هم دل به شما می‌دهم. ذکر یعنی توجه قلبی. با زبان نمی‌شود به خدا رسید، ذکر یعنی توجه دل به پروردگار که این توجه گاهی به صورت الفاظ مقدس بر زبان جاری می‌شود. شما بندگان من توجه قلبی به من بکنید، توجه قلبی‌تان باعث می‌شود که من هم به شما توجه کنم. در یک مسئله دوطرفه دیگر می‌فرماید: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ﴾<sup>۱</sup> در اینجا عهد یعنی عهد توحید و نبوت و امامت، عهد حلال و حرام. یعنی شما به عهد من وفادار باشید، من هم به عهد شما وفادار هستم. عهد پروردگار نیز این است که بهشت را در اختیارتان بگذارم. مگر شما مگر به امید رسیدن به بهشت من کار نمی‌کنید؟ اما اول شما به عهد من وفا بکنید که این عهد همان دین من است، بعد من به عهدی که مربوط به شماست که بهش را در اختیارتان بگذارم وفا خواهم کرد.

## زمان ورود به سلوک

اما چه زمانی انسان باید وارد سلوک شود؟ حر ابن یزید ریاحی نزدیک پنجاه سالگی فهمید که باید سالک بشود، حرکت کرد و به لقاء هم رسید. لذا گذشته‌ای را که نفهمیده بودم و بیهوده بر باد دادم چه می‌شود؟ این وعده قطعی پروردگار در سی جزء قرآن است که وقتی شما راه افتادی نگران گذشته‌ات نباش که درست نبوده است. می‌فرماید: ﴿يَغْفِرْ لَكَ ذُنُوبَكَ﴾<sup>۲</sup> آن گذشته را من باید ببخشم که می‌بخشم، بخشش برای خدا کار طاقت‌فرسایی نیست و او به راحتی این کار را انجام می‌دهد. این روایت در وسائل الشیعه است، که زمان مرحوم آیت الله العظمی بروجردی زیر نظر ایشان در بیست جلد چاپ شد، هیچ روزی هم در حوزه نجف، قم و دیگر حوزه‌ها هیچ بحثی از این کتاب خالی نیست. نویسنده‌اش شیخ حر عاملی است که ایشان از نسل حر ابن یزید ریاحی است. لذا وقتی سالک الی الله بشوم، خدا در دنیا هم به من جایزه می‌دهد، یک جایزه حر فرزندش است که چهارصد سال کل حوزه‌های شیعه تحت

۱. بقره: ۱۴۰.

۲. صف: ۱۲.

تاثیر کتاب او هستند. ما هم اگر فکر کنیم به ما هم جوایز فراوانی داده شده است همین که ما به عبادت‌مان و نماز و روزه‌مان ادامه می‌دهیم و به محضر ابی عبدالله علیه السلام می‌آییم و برای او گریه می‌کنیم، جایزه ما در این مسیر است.

### جوان مسیحی و مادرش که شیعه شدند

کار خدا بسیار عجیب است، ایشان در این روایت نقل می‌کند که در عرفات در ایام حج واجب، جوانی به نام ابراهیم به چادر امام صادق علیه السلام آمد و اولین بار هم بود که او حضرت را در عرفات ملاقات می‌کرد. گفت آقا من حاجی هستم و الان هم محرم هستم اسم من هم ابراهیم است. یک سوال دارم از شما که نگرانم، فرمود سوال چیست؟ گفت مادری دارم نود سال دارد و مسیحی است، خود من هم مسیحی هستم، اما صدای این دین حق و این فرهنگ شما که به گوشم رسید، شیعه شدم، اما مادرم مسیحی و مشرک است. وقتی من از مکه برمی‌گردم، حاجی شیعه هستم، آیا باید به دیدن مادرم بروم یا خیر؟ امام صادق علیه السلام از مانع پرسید که این نکته بسیار جالب است چرا که موانع فراوان هستند و یک جهاد بزرگ، رفع همین موانع است. امام فرمود آیا مادرت گوشت خوک می‌خورد؟ عرض کرد نه؛ آیا مشروبات الکلی می‌خورد؟ عرض کرد نه؛ حضرت به او فرمود وقتی به مدینه برگشتی دائم با او رفت و آمد کن و با او هم غذا بشو. حتی اگر آبگوشت می‌خواستی بخوری در یک کاسه بخورید. یعنی از پیش خودت مسائلی را نساز که بگویی من شیعه هستم و مادرم مسیحی است و زندگی خود را از او جدا کنی. بعد از حج یک روز مادر فرزندش را صدا کرد و گفت چه کسی رفتار تو را تغییر داده است؟ اخیراً رسیدگی زیادی به من می‌کنی؟ به پیغمبر جدیدی غیر از مسیح برخوردی؟ به این دلیل که این کار، گفتار پیغمبران است که به مادرت برس، به پدرت برس و با اخلاق و آرام باش، نرم باش، مدارا داشته باش، مهر داشته باش، محبت داشته باش. آن جوان به مادرش گفت: نه مادر، بعد از پیغمبر اسلام هیچ پیغمبری نمی‌آید، ولی من به فرزند یک پیغمبر خوردم که ایشان امام صادق است. مادرش گفت: پسر همین الان نزد حضرت صادق برو و بگو مادر من می‌خواهد شیعه بشود، چه باید بکند. آن



جوان خدمت امام ششم گفت، آقا مادرم این چنین گفته است و حضرت نیز شهادتین را به او تلقین کرد. به خانه آمد و گفت مادر دو کلمه باید بگویی با دلت و نه با زبان تنها؛ یکی این که باید سه خدا داشتن را کنار بگذاری و بگویی: «اشهد ان لا اله الا الله» یعنی کلیددار و گرداننده و روزی‌دهنده و زنده کننده و میراننده یکی است و دومی نداری و دوم این که به نبوت جد امام صادق علیه السلام هم قلبا شهادت بدهی. مادرش پذیرفت. شهادت به وحدانیت حق و شهادت به رسالت پیغمبر، تمام شد، بعد هم دراز کشید و از دنیا رفت. آن جوان گریه‌کنان نزد امام صادق آمد و گفت آقا مادرم شیعه شد، اما مرد. فرمود مانع شو که زنده‌های مسیحی و قوم و خویش‌هایت بیایند برای دفن او. من الان می‌گویم که زنده‌های خودمان بیایند و او را غسل بدهند و کفن کنند و او را در بقیع دفن کنند. جوان گفت آقا مادر ما نود ساله بود و یک رکعت نماز و روزه و یک کار اسلامی هم انجام نداد، تکلیف چیست؟ حضرت فرمود که کل گذشته مادرت را خدا بخشید و لازم نیست که اعمال او را اعاده کنی. لذا مسیر سلوک چنین است و هر وقت خواستی راه به صورت جدی راه بیفت.

### نصرت و نجات مومنین

در آیه بسیار عجیبی آمده است: «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup> ببینید که آیا در زندگیتان تحقق این آیه را لمس کرده‌اید یا خیر؛ یعنی واجب قطعی است بر خداوند که بندگان مومن خود را یاری بدهد. یعنی اگر به طرف من می‌آیی و جدی هم هستی، دستت را در دست قدرت خودم بگذار و من تو را پیش می‌برم. تمام خطر در مسیر است و خداوند خطرها را هم برطرف می‌کند و موانع را برطرف می‌سازد و تو را از غصه گذشته‌ات هم نجات می‌دهم. مگر نخواندی که بنده من آن در شکم ماهی و در تاریکی معده در تاریکی شب و در تاریکی دریا، یک ناله زد «فَتَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ»<sup>۲</sup> خدایا فقط تو یکی هستی. لذا

۱. روم: ۴۷.

۲. انبیاء: ۸۷.



جوابش را دادم و گفتم راست می‌گویی و همه کاره من هستم، و به نهنگ گفتم که آرام به کنار ساحل بیا و این بنده را بیرون بگذار. اما من این کار را فقط با یونس نکردم. «کذلک» در ادبیات عرب اسم اشاره است یعنی همانگونه که یوسن در شکم نهنگ حبس شده و احدی در کره زمین از این موضوع خبر نداشت که اولاً این ماهی کدام ماهی است و کسی نمی‌توانست او را نجات بدهد. در این شرایط همینگونه که بنده‌ام یونس را از شکم ماهی درآوردم و از غم و غصه نجات دادم، سایر بندگان مومنم را هم نجات می‌دهم.

### راهنمای مسیر بندگی

در مسیری که من می‌روم، معلم می‌خواهم. خودم نه خطرشناس هستم و نه منفعت شناس. در زیارت جامعه کبیره امام هادی علیه السلام آمده است: «بِكُمْ يُسَلِّكُ إِلَيَّ الرَّضْوَانِ» مسیری که می‌روید تا به رضایت خدا برسید، راهنمایان اهل بیت علیهم السلام هستند. در دعای ندبه آمده است: «هُمُ السَّبِيلُ إِلَيْكَ، وَالْمَسْلَكُ إِلَى رِضْوَانِكَ»، این دعای ندبه را امام زمان از خودشان بروز دادند که سالک راه با اهل بیت حرکت کن که «الدنيا بحر عميق قد غرق فيها عالم كثير».

### گرفتن دستان اهل بیت تنها راه رسیدن به مقصد

در آیه دیگر می‌فرماید: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيَّ كَرَمًا لَرَمَيْتُنِي بِمَا نَزَلْتُ فِيهِ وَأَنَا مِنَ الْخَاسِرِينَ» اگر فضل من و رحمت من بدرقه راه شما نشود، یک نفر از شما هم به مقصد نمی‌رسد. نکره در سیاق نفی در ادبیات عرب افاده عموم می‌کند. اما این فضل و رحمت تو چیست که هر کسی وصل به این فضل و رحمت می‌شود، به رضوان تو می‌رسد؟ در سلوک و در این راه دست انسان باید در دست دو نفر باشد و نه یک نفر؛ غیر شیعه دستش به سوی یک نفر دراز است و فقط می‌گوید: پیغمبر. دست او هم به قدری کوتاه است که بعد از هزار و پانصد سال به دست پیغمبر نرسیده که اگر می‌رسید مومن و شیعه می‌شدند و کارشان به داعش و طالبان و آل

## سلوک الهی، بایدها و نبایدها

سعود ختم نمی‌شد. دست اینها به دست پیغمبر نرسیده است. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: «وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ» این کار من است که شما را به مقصد می‌رسانم و برایتان یار قرار بدهم. پیغمبر و امیر المومنین یاران ما در این دنیا هستند و خداوند شستشوی سالک را اشک بر ابی عبدالله ع قرار داده است.

جلسه نهم

عدم معرفت رب باعث

عدم استجاب دعا





## بزرگترین سوکند ابلیس

به فرموده خداوند در قرآن کریم تنها راه درست و سالم و پرمفعت راه خداست، که با تعبیرات گوناگونی در قرآن ذکر شده است. سبیل الله یک تعبیر است. اسلام تعبیر دیگر است. صراط مستقیم نیز تعبیر دیگری است. کسی که با خواست و انتخاب خودش، سالک این راه می‌شود - که راه منتهی به خود حضرت حق است - یا با مطالعه یا با سوال یا از راه بلد، باید موانع این راه را بشناسد. به این دلیل که دشمن با شدیدترین قسم یعنی قسم به خود حضرت حق قسم خورده است که بشر را اغوا کند. در آیه شریفه آمده است: ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَا تُغْوِيَهُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۱</sup> این شدیدترین قسم است، اگر بلد بود، قسمی شدیدتر از این را می‌گفت. بنا به فرموده طبرسی در تفسیر قرآن خود یعنی مجمع البیان در سوره اعراف ابلیس به پروردگار با قسم اعلام کرد که همه را از حرکت در این راه ناکام می‌کند. یک معنی اغوا یعنی ناکام گذاشتن؛ یعنی بندگان بمانند و سلوک نکنند و به طرف خدا نروند و به طرف او حرکت کنند.

### مانعیت ابلیس برای حرکت الی الله تعالی

وقتی ابلیس مانع می‌شود که کسی جاده را طی بکند تا به حضرت حق برسد، یعنی سفر «من الخلق الی الحق»<sup>۲</sup> را بشنود، جلوی او را می‌گیرد و بنده خدا را به طرف

۱. ص: ۸۲

۲. سفر اول از سفرهای چهارگانه مدّ نظر آخوند صدر المتألهین ملّا صدرای شیرازی که ریشه در کلمات داوود قیصری شارح فصوص الحکم دارد.

خودش می‌کشد. البته پروردگار عالم به او فرمود که من قیامت دوزخ را از تو و کسی که از تو تبعیت کند پر می‌کنم. یعنی شیطان خیال می‌کرد که خدا را تهدید می‌کند که با این تهدید، خدا او را بیرون و لعنت و رجم و جهنمی نکند. من به تمام بندگانم عقل دادم، نبوت انبیا را می‌دهم، کتاب آسمانی می‌دهم، امام برایشان قرار می‌دهم، اگر با بودن این نعمت‌های معنوی از حرکت به طرف من روگردان شوند، با خود تو در قیامت قرار خواهند گرفت. آنها مریدان می‌شوند مریدان تو اقتداکنندگان به تو کاری دیگر به من ندارند. او این موانع را که او می‌سازد، به تعبیر قرآن مجید بسیار مزین می‌کند و زینت می‌دهد که شما تمام زشتی‌ها را با زینت دادن او بپذیرید و بپندارید که این موانع بسیار خوب و زیبا هستند. آیه شریفه می‌فرماید: ﴿زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ﴾<sup>۱</sup> آرایش می‌دهد.

### ضرورت شناخت موانع

این موانع را یا با مطالعه یا با پرسش باید شناخت که اگر کسی به اختیار خودش می‌خواهد که در این مسیر حرکت کند و زمین‌گیر نشود و مانع را رد کند، بتواند به سادگی از آنها عبور کند. پیشتر برخی موانع بررسی شدند در ادامه نیز برخی از این موانع را بررسی می‌کنیم که متأسفانه جامعه گرفتار این موانع هستند، لذا حرکت به سوی شیطان است و نه به سوی خدا، حرکت به سوی خدا همواره سود است و حرکت به سوی شیطان همواره باعث زیان به خود و دیگران است.

گروهی خدمت امام صادق علیه السلام بودند و عرض کردند: «ندعوا فلا نستجاب لنا»<sup>۲</sup> ما چه مشکلی داریم؟ که دعا و گریه و زاری می‌کنیم، اما دعای ما مستجاب نمی‌شود، مگر خداوند در قرآن وعده نداده است: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾<sup>۳</sup>؟

۱. توبه: ۳۷.

۲. الوافی، ج ۱، ص ۳۴۰.

۳. غافر: ۶۰.



## علم گسترده امام

خداوند متعال به امام علم فراگیر گسترده داده است که او همه چیز را می‌داند و اگر نداند امام نیست. اگر این علم گسترده را نداشته باشد او نیز همچون ما است. اما امام در همه امور فوق تمام انسان‌ها است. امام صادق فرمود: مشکل شما این است «تدعون من لا تُعرفونه»، دعا می‌کنید به پیشگاه کسی که او را نمی‌شناسید و او برای شما مجهول است. اگر خداشناس و تسلیم او بودید، حلال و حرام او و حق او را رعایت می‌کردید، شما طرف مستجاب‌کننده‌تان را نمی‌شناسید و او در دعایتان غایب است. اگر شما در محضر وجود مقدس او بودید دل شما همواره به سوی او قرار داشت.

|                             |                           |
|-----------------------------|---------------------------|
| یار را روی دل سوی منست      | منبع لطف روبروی منست      |
| نظر لطف هر کجا فکند         | گوشه چشم او بسوی منست     |
| چشم او ساغر و نگاهش می      | لطف و قهرش می و بسوی منست |
| در لیش آب و شیر و خمر و عسل | آن دهان اصل چارجوی منست   |
| وصل او منتهای مقصد ما       | جلوه حسنش آرزوی منست      |
| کار من جست و جوی او دایم    | کار او نیز جستجوی منست    |

## شناخت خدا، ضرورت استجاب دعا

این شعر برای آدم کمی نیست. شعر برای کسی است که سیصد جلد کتاب علمی دارد یعنی جناب فیض کاشانی. بله اگر اینچنین باشد که تو در محضر او بودی و طرفت را می‌شناختی و عاشقش بودی و می‌دانستی کلیددار هستی اوست و می‌دانستی که تمام کارها به دست او است و حلال و حرام دارد، به راحتی دعایتان مستجاب می‌شد. دعای شما به سوی یک شخص مجهول می‌رود. یعنی این دعا یک طرفه است و خدا آن سوی دعا قرار ندارد. دل ما همه جا هست و پیش او نیست.

## بیان خداوند متعال به حضرت عیسیٰ علیه السلام

اما متن دوم، این متن یک گفتگوی بسیار مهم از جانب پروردگار با حضرت مسیح علیه السلام است. «یا عیسی قل لظلمة بنی اسرائیل»<sup>۱</sup> از متن مشخص است که ستمگران بی‌دین مورد نظر نیست. ستمگر بی‌دین اهل دعا نیست. ستمگران بنی اسرائیلی که خدا میفرماید، اهل دعا هم بودند، خداوند می‌فرماید به آنها بگو: «لا تدعوننی» دعا نکنید و با من حرف نزنید من دوست ندارم صدایتان را بشنوم؛ به دو علت، «و السحت تحت اقدامکم» مال حرام در آغوشتان است و اصلا به جانتان بسته است. لذا دعا نکنید که من دعای شما را مستجاب نخواهم کرد. این گفت و گو سرشار از محبت است، این بیان دعوا نیست، تهدید نیست، فریاد نیست. این گفتار حضرت حق به این جهت است که بندگانش موانع را برطرف کنند. یعنی خداوند می‌خواهد که اگر مانع ایجاد کردید. اسم من را نبرید و من را نخوانید. کلمه سحت کلمه جامعی است. شما دزدی می‌کنید، مال مردم را می‌خورید، اختلاس می‌کنید، حق ارث مادر و خواهر و برادر را می‌برید و بسیار در مال حرام خوردن راحت هستید. اگر می‌خورید به چه دلیل اسم من را می‌برید؟ مگر زبانتان پاک است؟ مگر دلتان پاک است، مگر شکمتان پاک است، مگر پوست و گوشتتان پاک است؟

## بت‌های در خانه

«و الاصنام فی بیوتکم» شما در خانه‌هایتان بت‌های متعدد دارید. در آن زمان بانک نبود و منظور این عبارت این است که معبود شما پول است، معبودتان هوا و هوس است، معبودتان زن است یا اگر به زن می‌گویید منظور این است که معبودت شوهرت است. در این شرایط برای چه اسم من را می‌برید، به همان بتها متوسل باشید و اگر کلید در دست آنها است، بخواهید که مشکلتان را حل کنند. اگر گره از زندگی‌تان باز می‌کنند، با آنها حرف بزنید. پیش پول زانو بزنید و دعا کنید و به او بگویید کارهایتان را انجام بدهد.



## ماجرای موسی بن عمران و ناله حین سخنرانی

روزی موسی ابن عمران سخنرانی می‌کرد به یکباره از وسط جمعیت کسی ناله شدیدی کشید، شخصی این فرد را سرزنش کرد که چرا چنین کردی؟ خطاب رسید موسی! آن ایرادگیر را فرابخوان و به او بگو که بین تمام این مستمعین من تنها این صدا را قبول کردم و باقی اصوات قلابی. این صدا صدای پاکی است. اذان گفتن که سخت نیست، همه ما اذان را بلد هستیم و قبلی‌های ما هم بلد بودند. حتی مردم خبیث پلید نجس مدینه هم اذان گفتن را بلد بودند، اما چرا زهرا علیها السلام به امیر المومنین علیه السلام گفت خودت برو در خانه بلال و به او بگو که زهرا دوست دارد یک بار دیگر اذان را از گوی تو بشنود. والا اذانگو که در آن زمان با صدای قشنگ عربی وجود داشت و هر روز هم اذان می‌گفت. اما زهرا علیها السلام یک ارزن ارزش برای آن گلو و برای آن اذان و برای آن آدم و برای اربابانش قائل نبود.

## خطاب خداوند به عیسی علیه السلام

در ادامه روایت خداوند متعال کلام را متوجه جناب مسیح می‌کند و می‌فرماید که مسیح تو بیا دعا کن، اینها زبان و گوی پاکی ندارند و حرام در آغوششان است، در خانه‌شان بت هست. اما تو دعا کن، من صدای تو را قبول دارم گوش می‌دهم تو هم اگر می‌خواهی دعا بکنی شرط دعا این است: «ادعونی کدعاء الغریق الذی لیس له المغيث» مثل دعای کسی که وسط دریا در حال غرق شدن است و هیچکس هم او را نمی‌بیند، با چنین حالی به من متوسل شو. چنین شخصی می‌داند که در وسط دریا فریادرسی پیدا نمی‌شود و تنها من هستم که مشکل را حل می‌کنم و دعا را مستجاب می‌کنم؛ و من بارها این کار را کرده‌ام و کشتی‌هایی که در دریا شکسته است و تخته‌هایش شناور است به یک تخته می‌گویم که بنده‌ام دارد غرق می‌شود سریع برو و آن را نجات بده. لذا ای عیسی دعایت مثل دعای آدمی باشد که دارد غرق می‌شود و هیچکس را ندارد. یعنی چنین نباشد که انسان در کنار خداوند بپندارد که یاور دیگری هم دارد.



## داستان حج رفتن سلطان محمود

یک قطعه جالبی در کتابهای قرن ششم آمده است و من برای منبرهایم بسیاری از این کتب را مطالعه کرده‌ام و مطالب عجیبی در این کتابها نقل شده است. محمود غزنوی آدم کشورگشایی بود و دوست داشت که دائما مملکتش طول و عرض پیدا بکند، لذا مجبور بود برای طول و عرض دادن به مملکت بکشد و ببرد و بترساند. یک روز به درباریانش گفت که فکر می‌کنم واجب الحج شدیم، لذا به حج برویم. پایتخت حکومت او نیز غزنین بود. پرسید که از کجا باید به حج برویم؟ گفتند ما باید برویم مسیر خراسان و سبزوار و نیشابور و شاهرود و بسطام و ری تا از جنوب وارد عراق بشویم و از آنجا برویم اردن از آنجا برویم مکه! گفت که کاروان را به راه بیندازید. وقتی به بسطام رسید یک خانه گلی توجه او را جلب کرد، گفت اینجا خانه کیست؟ یکی از مردان خدا صاحب این خانه بود گفت به او بگویید که محمود می‌گوید بیا می‌خواهم تو را ببینم. آن مرد هم گفت به محمود بگویید اگر با من کار داری تو نزد من بیا من کاری با تو ندارم. پادشاهان متکبر هستند، اما گاهی کوتاه می‌آمدند. محمود گفت برویم. دید عجب مردی! عجب چهره‌ای! گفت که من می‌خواهم به حج بروم. من را راهنمایی کن. گفت حجی برو که دلی را نسوزانده باشی، اگر دلی را سوزاندی، قبل از حج برو و صاحب آن دل را پیدا کن و بگو من فرزندان را در جنگ کشتم، من در کشورگشایی این ضررها را به مالت زدم، اگر دلی را سوزاندی، برو اول آن دل سوخته را علاج کن بعد به مکه برو. از کسانی نباش که مصداق این شعر باشند:

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند

که تو در برون چه کردی که درون خانه آیی

## خاطره‌ای از دعای کمیل در حج

یک شب در منا به من اصرار کردند که دعای کمیل بخوان. من برای این کار آمادگی نداشتم. بعد از عرفات و احرام و مشعر و سنگ زدن دیگر آدم در آن چهارچوب لازم معنوی نیست. فضای خوبی را هم تهیه کرده بودند و بلندگو هم گذاشته بودند، گفتند: بخوان! برای



اینکه ذهنیت منفی پیدا نکنند، گفتم چشم می‌خوانم، مردم را جمع کنید. حال عجیبی هم داشتند. برای من عجیب بود. معمولا آدم‌های خسته حال دعا ندارند. اما در آن شب مردم حال خوبی داشتند و جمعیت خیلی خوبی بود، خود من هم منقلب بودم و در فکر بودم در این سرزمین این دعای امیر المومنین این که امشب راه دادند، فضیلتی است. از بس که خسته شده بودم و هنوز چشمم از گریه در آخرهای دعا تر بود، در جملات ملکوتی «یا من اسمه دوا و ذکره شفاء و طاعته غناء» خواب من را گرفت و این صدا را در خواب شنیدم که ما امشب در این کمیل یک سوم مردم را بخشیدیم.

### کلام متقین

موانع کوچک نیز در مسیر تقرب فراوان است. مثلا من شب به خانه می‌روم و به گونه‌ای برخورد می‌کنم که همسرم کسل می‌شود، یا فرزندم رنجیده می‌شود، اینها موانع من هستند. هر حال و اخلاق و کار منفی جلوی من را می‌گیرد و نمی‌گذارد پیش بروم. این قطعه بسیار عجیب است، اگر این قطعه برای اهل خانقاه بود که مشروع نبود من روی منبر پیغمبر و شب جمعه برایتان بگویم. من دین را برای شما تشریح می‌کنم و نه مسائل خانقاهی و عرفان‌های کاذب را. رسول خدا ﷺ این بیان را فرموده است. کلام المتقین، سخن کسانی که هر مانعی را رد کردند، یعنی خودشان را در مقابل موانع نگه داشتند که مانع به ایشان زخم نزنند، ارزشمند است. این بزرگان سفر من «الخلق الی الحق» را تمام کردند و الان سفر دوم را شروع کردند یعنی یکبار به وصال محبوب رسیدند و الان محبوب به ایشان ماموریت داده که برگردید و به داد بندگانم برسید.

«کلام المتقین به منزلة الوحي من السماء» وقتی این بزرگان سخن می‌گویند. جایگاه حرفشان مانند جایگاه وحی آسمان است، وقتی با اهلش برخورد می‌کنند «اذا وجدت كلمة»، وقتی حرفی را می‌گویند «ما حدثک بهذه الكلمة» این کلام آنها بسیار محکم

۱. بحر المعارف ملا عبدالصمد همدانی، ج ۱، ص ۴۰.

و متین و نورانی است. می‌فرمایند: «قال حدّثنی قلبی عن فکری و عن سرّی و عن ربّی» این کلام را از دلم گرفتم، و دلم از فکرم گرفته و و فکرم از باطن و عمق باطنم گرفته است و او با من حرف می‌زند که من با شما سخن می‌گویم. این یک دریافت کسانی است که رفتند و رسیدند. لذا این داستان، داستان عجیبی است. اکثر ما یا همه وضو داریم، در مجلس خدا و مجلس علم آمدیم. می‌خواهم گرد و غبار روی دل و روح را در شب جمعه و روز آخر محرم با گریه بر ابی عبدالله علیه السلام بشوییم. خدایا موانع درون ما را برطرف کن!

### خاطره‌ای از دعای کمیل

من در شهری ده شب منبر بودم شب جمعه در مسجد جامع آن شهر که ده پانزده هزار متر است، دعای کمیل برقرار بود. دیدم کنار من کسی نشسته است که گاهی ناله خاصی می‌کند. در وسط دعا گفتم: مردم خدا فرموده یک وجب به طرف من بیایید، من یک زراع به طرف شما می‌آیم، اگر یک قدم بیایید، من ده قدم می‌آیم. این شخص به ظاهر دیوانه، ناله‌کننده به زانوی من زد و مردم نیز مشغول گریه هستند و کسی نمی‌داند که این شخص با من حرف می‌زند. گفت آقا این روایت را عوض کن، گفتم روایت را نمی‌شود عوض کرد. مردم هم دم می‌دهند: «الهی و ربی من لی غیرک» گفتم برادرم روایت را که نمی‌شود تغییر داد. گفت چرا خیلی خوب می‌شود روایت را عوض کرد. تو به پروردگار بگو آن یک قدم را هم من نمی‌توانم بیایم، آن یک قدم را هم خودت بیا ما مریض افتاده هستیم.

